

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سلسله مباحث امامت و مهدويت (۴)

# معرفت حجت خدا

شرح دعای اللهم عرفني نفسك ...

حضرت آية الله العظمى صافي كلياكاني عليه السلام

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف الله
عنوان و نام پدیدآور	: معرفت حجت خدا؛ شرح دعای اللهم عرفنی نفسک/ لطف الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری	: ۱۶۰ص.
فروست	: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۴.
شابک	: ۴- ۶۷- ۵۱۰۵- ۶۰۰- ۹۷۸- ۴۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب نامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: دعای غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small> -- شرح و تفسیر
شناسه افزوده	: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی
رده بندی کنگره	: ۲ ۱۳۹۲ص ۹۰۴۲۲/ع/ BP۲۷۰
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۷۷۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۳۶۶۰۱۳

## دفتر تنظیم و نشر آثار

### حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی علیه السلام

- نام کتاب: معرفت حجت خدا (شرح دعای اللهم عرفنی نفسک)
- مؤلف: حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی
- چاپ اول ناشر (هفتم کتاب): ربیع الاول ۱۴۳۵ / زمستان ۱۳۹۲
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۴۰۰۰ تومان
- شابک: ۴- ۶۷- ۵۱۰۵- ۶۰۰- ۹۷۸
- سایت الکترونیک: [www.saafi.net](http://www.saafi.net)
- پست الکترونیک: [saafi@saafi.net](mailto:saafi@saafi.net)
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵)

#### سوابق نشر این کتاب

۱. دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۵ ش.
۲. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۵ ش.
۳. انتشارات سپهر، ۱۳۷۵ ش.
۴. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام در مجموعه ۳ جلدی امامت و مهدویت، ۱۳۸۰ ش.
۵. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۰ ش.
۶. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی علیه السلام، ۱۳۹۱ ش.

## فهرست مطالب

۷.....	اهدا
۱۱.....	مقدمه
۲۳.....	اعتبار سند دعا
۲۷.....	بخش اول: لغات دعا
۲۹.....	۱. الله
۳۸.....	۲. عرفان و معرفت
۵۱.....	۳. نفس
۵۹.....	نفس لوآمه
۶۰.....	نفس مطمئنّه
۶۴.....	۴. نبیّ و نبوّت
۶۵.....	۵. رسول
۶۹.....	۶. حجّت
۷۳.....	۷. ضلال و ضلالت
۸۴.....	دين

بخش دوم: تفسیر دعا ..... ۸۹

جمله اول: ..... ۹۱

شرح و تفسیر: ..... ۹۲

نتیجه: ..... ۱۰۲

جمله دوم: ..... ۱۰۷

جمله سوم: ..... ۱۱۱

نتیجه: ..... ۱۲۴

بحث کلی پیرامون دعا: ..... ۱۲۸

کتاب نامه ..... ۱۴۱

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه .. ۱۵۴

## بسمه تعالی شأنه

### اهدا

لَا عَدْبَ لِلَّهِ أُمِّي إِنَّهَا شَرِبَتْ حُبَّ الْوَصِيِّ وَعَدَّتْنِيهِ بِاللَّبَنِ  
وَكَانَ لِي وَالِدٌ يَهُوَى أَبَا حَسَنِ فَصِرْتُ مِنْ ذِي وَذَا أَهْوَى أَبَا حَسَنِ

ثواب این رساله را به روح پاک مادر عزیزم، فاطمه خانم صافی، دختر مرحوم آیت الله آخوند ملا محمدعلی، هم حجره و شریک بحث با مرحوم آیت الله میرزای شیرازی، که مشتاق لقای حضرت صاحب الزمان عجلتعالیه بود، هدیه می نمایم.

بانویی که در معرفت و ولایت و مداومت بر ادعیه و زیارت عاشورا با حال خضوع و خشوع و بُکاء، همچنین در شوهرداری و تربیت فرزند و فضایل علمی و عملی دیگر نمونه بود و در تربیت من رنج فراوان برد.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي، وَإِنْ كُنْتُ بِخَيْلًا حِينَ  
يَسْتَفْرِضُنِي. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَدْعُوهُ وَلَا أَدْعُو غَيْرَهُ، وَلَوْ دَعَوْتُ  
غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَمِينِ  
وَحْيِهِ وَخَاتَمِ رُسُلِهِ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا  
الَّذِي بِيَمِينِهِ رِزْقَ الْوَرَى، وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ،  
نَامُوسُ الدَّهْرِ وَوَلِيُّ الْعَصْرِ، الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِي  
أَرْوَاحُنَا وَأَرْوَاحَ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاءُ.<sup>۱</sup>

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَكَثِّرْ أَعْوَانَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْ  
أَنْصَارِهِ وَشَرَّفْنَا بِالْفَوْزِ بِلِقَائِهِ، إِنَّكَ مُجِيبُ الدُّعَاءِ.

---

۱. «سپاس خدایی راست که او را می‌خوانم پس جوابم می‌دهد، گرچه وقتی از من قرض می‌خواهد بخل می‌ورزم و سپاس خدایی را که او را می‌خوانم و جز او را نمی‌خوانم و اگر غیر او را بخوانم جوابم نمی‌دهد؛ رحمت و درود بر امین وحی او و آخرین پیامبرش ابوالقاسم محمد و خاندان پاکش باد؛ به‌ویژه آنکه به میمنت و مبارکی او، خلق روزی می‌خورند و آسمان و زمین، با وجود او پابرجا هستند، ناموس روزگار و صاحب عصر و زمان، حجت بن الحسن المهدی علیه السلام جان ما و جان همه اهل عالم فدای او باد. خدایا فرج او را نزدیک گردان و شرایط ظهور آن حضرت را فراهم فرما و یاران او را زیاد کن و ما را از یاران آن حضرت قرار بده و شرافت رسیدن به خدمت آن حضرت را بر ما عطا کن، به‌درستی که تو اجابت‌کننده دعایی.»



قالَ اللهُ تَعَالَى:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ

إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

«و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، بگو: من نزدیکم دعای دعاکننده را وقتی که مرا می خواند، جواب می دهم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، امید که راه را یافته باشند».

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ».<sup>۲</sup>

«دعا، سلاح مؤمن و ستون دین و روشنایی آسمانها

و زمین است».

---

۱. بقره، ۱۸۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۸.



مقدمه





## مقدمه

برحسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، به واسطه فتنه‌های زیاد و آزمایش‌های شدیدی که پیش می‌آید، حفظ دین سخت دشوار می‌شود و از بوته امتحان جز افرادی که در شداید شکیبا و در معرفت و ولایت استوار و پابرجا باشند، بی‌غلّ و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهی‌ها و اغواها و انحراف‌ها از حقّ فراوان می‌شود و حتی به اسم اسلام بدعت‌ها می‌سازند و شبهه‌ها منتشر می‌کنند و تحیرها و سرگردانی‌ها ایجاد می‌نمایند و چنان شود که برحسب بعضی روایات شخص صبح می‌کند درحالی‌که مؤمن است، و شام می‌کند درحالی‌که منافق یا کافر است. همچنین شب می‌کند در حال اسلام و ایمان، و صبح می‌کند در حال کفر و نفاق.<sup>۱</sup>

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در

---

۱. ابن حماد، الفتن، ص ۱۵، ۲۳، ۹۵؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۳۷۲، ۳۹۰ - ۳۹۱، ۵۲۳؛ ج ۳، ص ۴۵۳؛ ج ۴، ص ۲۷۷، ۴۰۸، ۴۱۶.

عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه می‌نماید، آن‌چنان تمیز و تخلیصی پیش می‌آید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطه‌ور شوند و چنان شود که کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «الله» را نتواند بگوید مگر به‌طور پنهانی و برای کسی ایمانش سالم نماند.

«إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَمِنْ جُحْرِ

إِلَى جُحْرِ»؛<sup>۱</sup>

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفق گردند و تندترین بادهای فتنه، پای ثبات و استقامت آنها را نلغزاند: اولاً: در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده است خبر داده‌اند که این آگاهی قبلی پس از پیشامد آن حوادث، موجب قوت ایمان اهل بینش و معرفت می‌گردد.

ثانیاً: هشدارها داده‌اند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند، برحذر نموده‌اند. چنان‌که از حضرت مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که فرمود:

«ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ صَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ

مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ. ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ

۱. ابن‌فهد حلی، التحصین، ص ۱۳؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۸. «جز کسی که از قله‌ای به قله‌ای دیگر و از لانه و سوراخی به سوراخ دیگر فرار کند».

أَجْرًا مِنَ الْمُعْطِي. ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ  
 شَرَابٍ؛ بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ وَتَخْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ  
 اضْطِرَارٍ وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا عَصَّكُمْ  
 الْبَلَاءُ كَمَا يَعَصُّ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا  
 الْعَنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»<sup>۱</sup>

«این پیشامدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده) وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان تر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی می شود که عطاشده اجرش از عطاکننده بالاتر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب؛ بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگویید بدون اینکه در حرج مانده باشید. این زمانی است که بلا شما را بگذرد چنان که پالان، کوهان شتر را می گزد. چه طولانی و دراز است مدت این رنج و زحمت! و چه دور است این رجا و امیدواری».

**ثالثاً:** برحسب روایات، حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام از کسانی که در این عصر ثابت قدم می مانند، مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداش های بزرگ و درجات بلند وعده داده اند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷ (ج ۲، ص ۱۲۶)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۱۲؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۷۲.

از جمله رسول خدا ﷺ در حدیثی که در آن، حکایت اسلام آوردن «جندل بن جناده بن جبیر» ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم ﷺ به او خبر داد که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ. طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ. أُولَئِكَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾<sup>۱</sup> ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۲، ۳</sup>»

«خوشا به حال صبرکنندگان در غیبت او! خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان. ایشانند آنان که خدا در کتابش آنها را وصف نموده و فرموده است: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند». سپس فرمود: «آنها حزب خداوند (الله) اند؛ بدانید حزب خداوند رستگارانند».

۱. بقره، ۲ - ۳.

۲. مجادله، ۲۲.

۳. قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۸۵؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.



و حضرت امام زین العابدین علیه السلام - برحسب روایت ابو خالد کابلی از آن بزرگوار - می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتْهُ؛ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُنتَظِرِينَ لظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالسَّيْفِ، أَوْلَيْكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشِيعَتُنَا صِدْقًا، وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا وَجَهْرًا»<sup>۱</sup>

«به تحقیق که، اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او هستند و منتظر ظهور آن حضرتند، از اهل هر زمان دیگر فاضل ترند؛ برای اینکه خدا آن چنان خردها و فهم هایی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله مشاهده و دیدار گردیده است و ایشان را در این زمان به منزله جهادکنندگان با شمشیر در پیش روی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده است. ایشان حقا مخلصند و به راستی شیعه ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در پنهان و آشکارند.»

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۳۲۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۱۸.

در کتاب *المحاسن* برقی، سند را به «فیض بن مختار» رسانده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْفَائِمِ فِي فِسْطَاطِهِ». قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْعَةً، ثُمَّ قَالَ: «لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ. قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»؛<sup>۱</sup>

«هرکس از شما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی منتظر قیام حضرت مهدی علیه السلام باشد)، مثل کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه آن حضرت باشد». سپس درنگی کرد و فرمود: «نه بلکه مثل کسی است که با او شمشیر زده باشد». پس از آن فرمود: «نه به خدا سوگند مثل آن کسی است که با پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شهادت رسیده باشد».

از طرق عامه نیز روایات و احادیث در این معنا بسیار است. از جمله از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»؛<sup>۲</sup>

---

۱. برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۱۷۴؛ رک: مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۳، ص ۲۱۳.  
 ۲. طوسی، الامالی، ص ۴۸۵؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۷.

«بر مردم زمانی می‌آید که از برای صبرکننده بر  
دینش، اجر پنجاه نفر از شما می‌باشد (خطاب  
پیغمبر ﷺ به اصحاب است)».

**رابعاً:** دستور و توصیه فرموده‌اند که با دعا و درخواست از  
خداوند متعال برای ثبات قدم و منحرف‌نشدن از راه راست، ایمان  
و عقاید خود را در حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این  
امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را  
به او بسپارند و از او کمک بگیرند و نیرو بخواهند؛ چون به هنگام  
امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت‌کشیده را تکان می‌دهد،  
بهترین و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حق انسان، استعانت  
از خدا و ارتباط‌یافتن با عالم غیبت است که روحیه صبر  
و شکیبایی انسان را قوی می‌سازد و او را در برابر ناملایمات  
ثابت‌قدم و پایدار می‌نماید.

لذا در قرآن مجید دستور داده شده که به نماز و صبر (که تفسیر به  
روزه شده است) استعانت بجوئید؛<sup>۱</sup> زیرا این توجه و استعانت، روح  
مایوس و ناامید را امیدوار و شخص زجرکشیده و شکنجه‌دیده را بر  
تحمل این امور شکیبا می‌نماید.

حاصل اینکه: برای حفظ ایمان، مداومت بر توجه به خدا و دعا، به‌خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شریف ندبه) بسیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فواید آن در حفظ ارتباط با حضرت صاحب عصر و سید و مولا و پیشوا و امام عصر علیه السلام بیش از حد تصور است. لذا در کتاب‌های دعا، دعاهایی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ، یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ

قَلْبِي عَلَي دِينِكَ»<sup>۱</sup>.

یکی از دعاهای معروفی که مؤمنان و منتظران ظهور در عصر غیبت آن ولی اعظم خدا صلی الله علیه و آله بر آن مواظبت داشته و در آن از خدای تعالی معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت حجّتش را مسئلت می‌نمایند، دعای معروف «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ» است.

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قده که هم‌زمان با حضرات نواب اربعه علیهم السلام می‌زیسته و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه است، این دعا را از حضرت ابی‌عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام به

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲، طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۳۸، ابن طاووس، مهج‌الدعوات، ص ۳۳۲. «ای خدا! ای مهربان! ای بخشنده! ای حال به حال کننده دل‌ها، دلم را بر دین خودت ثابت و پابرجا بگردان.»

دو سند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.<sup>۱</sup>  
 علاوه بر آن، شاگرد معروف کلینی، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی  
 کاتب کتاب *الکافی* مشهور به «ابن زینب یا ابن ابی زینب» که از قدمای  
 محدثین بزرگ شیعه می باشد، در کتاب نفیس و معتبر *الغیبه* این  
 حدیث را به سند دیگر نیز روایت نموده است.<sup>۲</sup>

همچنین شیخ اجل محمد بن علی بن حسین معروف به  
 صدوق رضی الله عنه که در سال ۳۸۱ هجری قمری درگذشته است و صاحب  
 کتاب *من لا یحضره الفقیه*، یکی دیگر از کتب اربعه، در کتاب  
 ارزنده *کمال الدین و تمام النعمه* که همواره مورد استناد و اعتماد  
 علما و محققین بوده و هست، به سه طریق دیگر در باب «ما روى  
 عن الصادق جعفر بن محمد رضی الله عنه» این دعای شریف را روایت کرده  
 است<sup>۳</sup> که در این سه کتاب معتبر مجموعاً به شش طریق روایت  
 شده است.

لفظ این دعای شریف برحسب روایتی که در *الکافی*<sup>۴</sup>، مقدم بر  
 حدیث دیگر روایت شده و برحسب روایت *الغیبه* نعمانی<sup>۵</sup> و سه

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۳۷، ۳۴۲.

۲. نعمانی، *الغیبه*، ص ۱۷۰.

۳. صدوق، *کمال الدین*، ص ۳۴۲ - ۳۴۳، ۵۱۲.

۴. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۳۷.

۵. نعمانی، *الغیبه*، ص ۱۷۰.

روایت کمال‌الدین<sup>۱</sup> این است:

«اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي  
نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ؛  
فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ.  
اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي  
حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».<sup>۲</sup>

و در روایت دیگر *الکافی* که روایت ۲۹ این باب است، متن دعا این است:

«اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ  
لَمْ أَعْرِفْكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي  
نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ  
لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».<sup>۳</sup>

که معلوم است اگرچه صحّت صدور هر دو متن از امام علیه السلام محتمل  
و بلکه قابل قبول است؛ اما متن اوّل که به پنج سند روایت شده معتبرتر

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۴۲ - ۳۴۳، ۵۱۲.

۲. «خدایا خودت را به من بشناسان، اگر تو خودت را به من نشناسانی، من پیامبرت را نمی‌شناسم؛  
خدایا پیامبرت را به من بشناسان، اگر پیامبر را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت؛ خدایا  
حجتت را به من بشناسان اگر حجتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه خواهم شد».

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۴۲. «خدایا خودت را برایم بشناسان، یقیناً اگر تو خودت را برای من  
نشناسانی، من تو را نخواهم شناخت؛ خدایا پیامبرت را به من بشناسان، اگر تو پیامبرت را به من  
نشناسانی هرگز او را نخواهم شناخت؛ خدایا حجتت را به من بشناسان، اگر حجتت را به من  
نشناسانی، از دینم گمراه می‌شوم».

و جمله‌هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم:

«وَأَنَا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوفُهُ، وَعَالِيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ»؛<sup>۱</sup>

«و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم که ریشه‌های آن در ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است».

باید متن فصیح‌تر و بلیغ‌تر را صادر دانست.

لذا ما هم در این مقاله متن اول را در بحث و تفسیر می‌گذاریم.

## اعتبار سند دعا

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید می‌نماید،<sup>۲</sup> انصافاً اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام حاصل است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳ (ج ۱، ص ۲۲۶)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۷.  
 ۲. از جمله مؤید صحت حدیثی که متضمن این دعاست، این است که صدوق در **کمال‌الدین** (ص ۵۱۲) و طوسی در **مصباح‌المتجهج** (ص ۴۱۱ - ۴۱۶) دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب‌الامر علیه السلام روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعایی که ما از آن گفتگو می‌نماییم آغاز شده است، فقط به جای «**لم أعرف نبيك**»، «**لم أعرف رسولك**» فرموده است. این دعا نیز دعای شریفی است که سید بن طاووس در **جمال‌الاسبوع** فرموده است، که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود، پس بپرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعا را شناختیم از فضل خدا - جل جلاله - که ما را به آن مخصوص گردانید، پس بر آن اعتماد کن. ابن طاووس، جمال‌الاسبوع، ص ۳۱۵ - ۳۱۹.

علاوه بر آن، برفرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادله سنن عمل می‌شود؛ اما به نظر حقیر، سند دعا واجد اعتبار کافی است و خواندن آن به نیت ورود جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حدّ بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم و اعتراف می‌کنیم که کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح و تفسیر جامع نمود، آن‌هم کار همه‌کس نیست و فقط بزرگانی می‌توانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

اما ضعیفانی چون مرا، غواصی در این دریای ژرف بیکران و پرواز به این قله‌های بلند علم و معرفت هرگز میسر نخواهد شد. باید از خرمن معارف بزرگان و پرورش‌یافتگان این مکتب کسب فیض، بینش و آگاهی نماییم و بدانیم در این مسیر که عالی‌ترین سیرهای کمالی بشر وجود دارد، هرچه جلو برویم و با بال سعی و خلوص بر قله‌هایی



بس بلند پرواز کنیم، در برابر صاحبان مراتب عالی‌تر مانند نوزادی می‌باشیم که تازه چشم به دیدار جهان گشوده و بیرون از محدوده گهواره و اطاقش جایی را ندیده باشد و در برابر شخصی که سفرهای بسیار کرده و دریاها و کوه‌ها و اقیانوس‌ها و شهرهای کوچک و بزرگ را دیده و به کرات آسمانی نیز سفر کرده، قرار گرفته باشد. با این اعتراف به ناتوانی و قصور و کوتاهی خود، شرح و تفسیر دعا را در دو بخش آغاز می‌نماییم.

بخش اوّل: لغات دعا.

بخش دوم: تفسیر دعا.

در پایان نیز، بحث کلی در فایده دعا خواهیم داشت.

ان شاء الله تعالی





**بخش اول:**

**لغات دعا**



## لغات دعا

### ۱. الله

«الله» اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات.

ابن خالویه در اعراب ثلاثین سوره می گوید:

«اسْمٌ لَا يُنْبَغِي إِلَّا لِلَّهِ جَلَّ تَنَاهُءُ»؛<sup>۱</sup>

«اسمی است که سزاوار نیست مگر برای الله

بلندمرتبه».

و در قول خدای تعالی: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾<sup>۲</sup> گفته شده است؛ یعنی آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جایی احدی را که اسم او الله باشد، غیر از او می شناسی؟؛ یعنی نخواهی شناخت. پیرامون این اسم، که به تصریح بعضی «اسم اعظم» است و در اینکه مشتق است یا مشتق نیست و مطالب دیگر، علمای بزرگ ادب و لغت

---

۱. ابن خالویه، اعراب ثلاثین سوره (سوره حمد).

۲. مریم، ۶۵ «آیا برای او همنامی می دانی؟».

و فلسفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتاب‌های شرح اسماء‌الحسنی و کتاب‌های لغت و تفسیر و شرح ادعیه فرموده‌اند، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسی‌های عمیق را همان کتاب‌ها کافی و وافی است.

فقط در اینجا اجمالاً می‌گوییم: «الله»، که از آن تعبیر به اسم جلاله می‌شود، دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صفات کمال، مثل علم و قدرت و تفرّد و وحدت؛ بنابراین یک مسمی بیشتر نخواهد داشت و این دلالت بر تفاوت نمی‌کند و این لفظ مقدّس مشتق باشد یا غیرمشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعینی باشد یا تعینی. در هر صورت این لفظ دلالت بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسمای حسنی، اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد، در نظر نیست مگر در مثل «هو» این ادعا بشود.

راغب می‌گوید: اصل «الله»، اله است که همزه‌اش حذف شده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سپس مثل ابن‌خالویه به آیه شریفه ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾<sup>۱</sup> استشهاد نموده است.<sup>۲</sup> و بنابر آنکه مشتق باشد، چنان‌که از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود، در اینکه اصل «الله» اله بوده است، اختلافی نیست. هرچند در اینکه همزه آن حذف شده

۱. مریم، ۶۵ «آیا برای او همنامی می‌دانی؟».

۲. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۱.

و به جای آن الف و لام آورده شده است، یا اینکه الف و لام بر آن داخل شده و الف اصلی آن حذف شده است. به عبارت دیگر: در اینکه الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیر قیاس است، اختلاف است. چنان که در سرّ قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحث‌های ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقه‌مندان می‌توانند آنها را در کتاب‌های نحو و ادب مطالعه فرمایند.

و در اصل اشتقاق «اله» نیز چند وجه فرموده‌اند:

**وجه اوّل:** اینکه اصل آن از «آله» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنس است بر هر معبودی که به حقّ یا باطل عبادت شود؛ اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت «الله» معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین، یا اینکه به ربوبیت آن و اتّصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.

پس به عکس آنچه که فرقه گمراه وهابیت و ابن تیمیه و پیروانش گمان کرده‌اند که کلمه توحید فقط دلالت بر توحید الوهیت و نفی شرک در معبودیت دارد و نفی شرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی‌شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضرت احدیت دلالت دارد؛ زیرا شرک در الوهیت و معبودیت، همچنان که گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شیء وجود تنزیلی خدا در عبادت اوست، حاصل می‌شود. گاه هم به عقاید باطل دیگر

مثلاً چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و اماته و احیا شریک خدا دانستن واقع می‌شود. پس وقتی گوینده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنان‌که نفی معبودی را که مشرک در عبادت به واسطه اعتقاد فاسدی آن را می‌پرستد، می‌نماید، معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسطه اعتقادی از رقم دوم می‌پرستد، نیز نفی می‌نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنهاست و چون موارد شرک در عبادت و پرستش ظهور پیدا می‌کند، از این جهت نفی آن شده و با نفی لازم، نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیرخدا می‌گردد) نیز می‌شود.

بنابراین چنان نیست که کلمه توحید فقط شرک در الوهیت را - به معنایی که وهابی‌ها می‌گویند و مجامع با توحید ربوبیت می‌شمارند - نفی نماید و به نفی شرک در ربوبیت ارتباط نداشته باشد؛ بلکه وقتی معبود غیر او را نفی کردیم، هرگونه شریکی را هم برای او نفی نموده ایم و این در صورتی است که «الله» از «اله» (به فتح فاء و عین) مثل «عبد» لفظاً و معنأ باشد و الاً برحسب اشتقاق دیگر، این توهم وهابی‌ها که می‌خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعوای باطل دیگر خود قرار دهند، بطلانش به صراحت معلوم است.

**وجه دوم:** این است که «الله» مشتق از «آله» بر وزن علم (به فتح فاء



و کسر عین) به معنای «تَحْيِر» است؛ چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ  
بِهِ عِلْمًا﴾؛<sup>۱</sup>

«خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه

است و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«كَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْيِيرُ الصِّفَاتِ، وَضَلَّ هُنَاكَ

تَصَاريفُ اللُّغَاتِ»؛<sup>۲</sup>

و نیز از آن حضرت روایت است که:

«كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ».<sup>۳</sup>

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد                      نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم                      نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت علی علیه السلام است:

---

۱. طه، ۱۱۰.

۲. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۱. «در بیان صفات الهی برشمردن صفتهای زیبا بی‌اثر وامانده و ناکارآمد شد و به کاربردن الفاظ گوناگون آنجا گم و بی‌اثر است».

۳. کفعمی، المصباح، ص ۱۱۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۶ - ۱۷۷. «زبان‌ها از بیان وصف او و عقل‌ها از شناخت حقیقتش وامانده است».

كَيْفِيَّةُ الْمَرْءِ لَيْسَ الْمَرْءُ يُدْرِكُهَا فَكَيْفَ كَيْفِيَّةِ الْجَبَّارِ فِي الْقَدَمِ  
هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعاً فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ مُسْتَحْدَثُ النَّسَمِ<sup>۱</sup>

«انسان نمی‌تواند چگونگی خود را بشناسد، پس چگونه می‌تواند چگونگی خدا را بشناسد. خدایی که همهٔ اشیا را از عدم به وجود آورده است، پس چگونه می‌تواند انسان حادث غیرقدیم، او را درک کند».

گفتم: همه ملک حسن سرمایه توست خورشید فلک چو ذره در سایه توست  
گفتا: غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه توست

بنا بر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر و بی‌نیاز از بیان است.

**وجه سوم:** اینکه مشتق از «وله» است و بنابراین اصل «اله» هم «وله» است که واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت «اله» گویند که هر مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به اوست، چنان‌که می‌فرماید:

﴿كُلُّ قَدْعَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾<sup>۲</sup>

«هریک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌داند».

و نیز می‌فرماید:

۱. دیوان امام‌علی<sup>علیه‌السلام</sup>، ص ۵۱۸.

۲. نور، ۴۱.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ

لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛

«موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست و لیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

«ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد».

و در آیه دیگر فرمود:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا

وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

«هرچه در زمین و آسمان است، خواه‌ناخواه مطیع

فرمان خداست و به سوی او رجوع خواهند کرد».

از این جهت است که بعضی گفته‌اند: «اللَّهُ حُبُّبُ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا»<sup>۴</sup>.

و این منافات ندارد که بعضی از افراد انسان به سبب برخی کاستی‌ها از او منصرف می‌شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می‌جویند. با این حال، در سیر

---

۱. اسراء، ۴۴.

۲. بقره، ۱۵۶.

۳. آل عمران، ۸۳.

۴. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۱.

کلی، همه به‌سوی او می‌روند و بازگشت همه به‌سوی اوست.

﴿ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ  
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾<sup>۱</sup>؛

«پس منزّه و پاک است خدایی که ملک و ملکوت هر

موجودی به دست قدرت اوست و همه شما به‌سوی او

رجوع خواهید کرد».

در *لسان‌العرب* است که:

مَعْنَى وَلَاؤُهُ: أَنَّ الْخَلْقَ يَوْمَهُمْ وَإِلَيْهِ فِي  
حَوَائِجِهِمْ؛ وَ يَضْرَعُونَ إِلَيْهِ فِيمَا يُصِيبُهُمْ  
وَيَقْرَعُونَ إِلَيْهِ فِي كُلِّ مَا يَنْوِبُهُمْ.<sup>۲</sup>

**وجه چهارم:** این است که از «آله، یلوه، لیاها» به معنای «احتجب»

مشتق باشد؛ چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول و ابصار

بوده و دیده نمی‌شود. در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ  
اللطيفُ الخبيرُ ﴾<sup>۳</sup>؛

«او را هیچ چشمی درک ننماید، و حال آنکه او

ببیندگان را مشاهده می‌کند و لطیف و نامرئی و به

همه‌چیز آگاه است».

۱. یس، ۸۳.

۲. ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ج ۱۳، ص ۴۶۸.

۳. انعام، ۱۰۳.

و اسم «الباطن» نیز بر آن دلالت دارد. و در حدیث است:

«إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ  
الْأَبْصَارِ، وَإِنَّ الْمَلَائِئِةَ الْأَعْلَى يَطْلُبُونَهُ كَمَا  
تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ»؛<sup>۱</sup>

«خداوند متعال از عقل‌ها محجوب و پنهان است،  
چنان‌که از بصرها و چشم‌ها محجوب و پنهان است  
و به‌درستی که ملاً اعلی و فرشتگان بالا او را طلب  
می‌کنند، همچنان‌که شما طلب می‌نمایید».

بنابراین وجه، و وجه سوم نیز، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در  
ربوبیت ظاهر است.

**وجه پنجم:** این است که از «أله إلى فلان» مشتق است؛ یعنی به او  
سکون و آرام گرفت، به این جهت که عقول به او آرامش می‌یابد.  
و جهان‌بینی اهل توحید به شناخت او باوربخش و موجب اعتماد  
می‌گردد و دل‌ها به یاد او اطمینان پیدا می‌کند، چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛<sup>۲</sup>

«آگاه باش تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گردد»؛

---

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

۲. رعد، ۲۸.

و در دعای عرفه است:

«مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»<sup>۱</sup>؛  
 «چه چیزی را پیدا کرد کسی که تو را گم کرد؟ و چه  
 چیزی را گم کرد کسی که تو را پیدا کرد؟».

**وجه ششم:** اینکه «اله» مشتق از «أله» (به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه‌جستن و پناه‌گرفتن باشد. و به خدا از این جهت «اله» گویند که پناه حقیقی و مفزع همه است. بنا بر این وجه و وجه پنجم نیز، کلمه توحید مطلق شریک را نفی می‌نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق «اله» فرموده‌اند.

و اما «اللهم»؛ در چگونگی ترکیب آن فرموده‌اند: معنای آن «یا الله» است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض آن میم مشدد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنان‌که تاء قسم به آن اختصاص دارد.  
 فرآء گفته است: اصل «اللهم»، «یا الله آمنا بالخیر»<sup>۲</sup> است، یعنی ای خدا قصد کن ما را به خیر؛ ولی قول اوّل ارجح و اقوی است.

## ۲. عرفان و معرفت

معرفت و عرفان؛ ادراک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز،

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

۲. ر.ک: طریحی، مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۳۴۰؛ رضی‌الدین استرآبادی، شرح‌الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۳۸۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۰.

که اخصّ از علم می‌باشد؛ زیرا علم مطلق ادراک است و به تفکر در خود شیء نیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: معرفت اعم است؛ زیرا علم ادراک حقیقت شیء است و معرفت ادراک شیء است؛ خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار.

بنا بر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱</sup> را این‌گونه می‌توان تفسیر نمود: هرکس حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سایر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزّه است شناخت، پروردگار خود را که از این صفات منزّه است، می‌شناسد؛ و صورت عرفان اوّل، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهایی است که از او سلب می‌شود و خارج از حقیقت ذات اوست.

و می‌توان تفسیر نمود: هرکس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیرمستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که صانع و خالق و مالک و آفریننده و هستی‌بخش اوست، به بی‌نیازی و کمال و سایر صفات جلال و جمال می‌شناسد، که بنابراین وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء

---

۱. خوارزمی، المناقب، ص ۳۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

حدیث به معنای عرفان آثار و تفکر در آثار و اوصاف نفس و رب حاصل شده و به معرفت حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد.

و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی‌توان شناخت و درک آن میسر نیست، پروردگار خود را نیز می‌شناسد به اینکه حقیقت وجود و کُنه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنا بر این وجه نیز، معرفت به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبّر در آثار حاصل شده است. و در این معنا شاعر می‌گوید:

تو که در علم خود زبون باشی      عارف کردگار چون باشی

و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به اوست از جسم و روح یگانه است و تمام اعضا و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می‌گشت، می‌فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کائنات مختل و همه تباه می‌شوند؛ لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی‌شریکی می‌شناسد. بنا بر این وجه نیز عرفان به غیرحقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبّر در آثار حاصل شده است. تفسیر دیگر این است: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانایی و علم و ادراک است - هرچند محدود - می‌شناسد آن کسی که



او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است، خود دارای تمام صفات کمالیه است؛ زیرا بدیهی است که «فاقد شیء معطی آن خواهد بود» و نیازمند، کسی را بی نیاز نخواهد کرد.

ذات نایافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش

و نیز به تدبّر و اندیشه می شناسد که این صفات را خودش به خودش نداده، چنان که خودش را خودش نیافریده است، پس می شناسد که بخشنده، هرچه از هستی و صفات جمال و جلال دارد، از خودش می باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است. بنا بر این وجه نیز، عرفان در هر دو جزء به تدبّر در آثار فراهم می شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می توان بیان کرد، نیز از این دو قسم خارج نیست؛<sup>۱</sup> که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبّر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبّر در اندیشه آثار آن.

اما معرفت «ربّ» بنا بر تمام وجوه، به تدبّر در آثار حاصل می شود. لذا گفته می شود: فلان کس خدا را می شناسد، و گفته نمی شود: خدا را

---

۱. وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده اند، می توانید در کتاب **مصباح الفلاح** یا **نفایس العرفان** که هر دو از تألیفات مرحوم آیت الله ملا محمدجواد صافی گلپایگانی رحمته الله علیه - پدر نگارنده این رساله است - مطالعه فرمایید.

می‌داند؛ چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار اوست، نه به اندیشه در ذات او.

از سوی دیگر گفته می‌شود: خدا فلان چیز را می‌داند و گفته نمی‌شود: خدا فلان چیز را می‌شناسد؛ زیرا معرفت بر علمی اطلاق می‌شود که وصول به آن با تفکّر باشد و خدا از آن منزّه است؛ بلکه علم خدا حضوری و بدون سابقه تفکّر و اندیشه و غیرمسبق به جهل و عدم است. گفته نشود: اگر معرفت باید مسبوق به تفکّر و تدبّر در آثار شیء باشد، پس اینکه گفته می‌شود: معرفه الله فطری است، و در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛

«در وجود خدا که فاطر آسمان‌ها و زمین است شکی نیست».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾؛<sup>۲</sup>

«و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است هرآینه می‌گویند: خدا».

۱. ابراهیم، ۱۰.

۲. لقمان، ۲۵.

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری از قرآن مجید، مثل آیه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ

النَّاسَ عَلَيْهَا﴾؛

«به جانب آیین اسلام روی آور و پیوسته از دین خدا

که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن».

و از احادیث شریفه استفاده می شود که: معرفت خدا و رسول و امام فطری است و نیاز به تدبّر ندارد.

مقصود از اینکه گفته می شود: دین فطری است، به یکی از دو معنا است: یکی اینکه دین بر بشر تحمیل نشده؛ بلکه با فطرت او موافق است و حرکت در مسیری است که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند، از آن سر باز نزده و ابراز تنفر نمی نماید و دین حاجت فطری او را برمی آورد.

مثلاً فطرت بشر، خواهان عدالت و راغب و مشتاق به خیر و احسان است. از این جهت هرچه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی نماید و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد، از این گونه پیشنهادها استقبال می کند.

همچنین چون نیاز به خداپرستی در فطرت بشر است و انسان

احساس می‌کند که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه‌ای که غنای مطلق و بی‌نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیرمتناهی باشد، خود را متصل و متکی نماید. او کسی را می‌خواهد که بتواند حوایج او را برآورد و او را در شداید و سختی‌ها یاری دهد و یاد او آرام‌بخش روح و روانش باشد.

بشر بالذات خود را گمراه می‌بیند و هستی و تمام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می‌بیند و می‌خواهد به مرکزی که بر تمام کائنات حکم‌فرما و مسلط و محیط بوده و پناهگاه او از این خطرات باشد، اتکا و اعتماد کند؛ لذا وقتی دین را به مفهوم صحیحش، که برآورنده این تمایلات فطری است، به او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می‌کند؛ زیرا همان چیزی است که او می‌خواهد. این معنا از فطری بودن دین با اینکه می‌گوییم: معرفت خدا به اندیشه در آثار بدون تفکر در ذات حاصل می‌شود، منافات ندارد.

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می‌نماید و از قضایایی است که اگرچه محتاج به قیاس و برهان است؛ اما قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است، چنان‌که گفته‌اند: «قَضَايَا قِيَاسَاتُهَا مَعَهَا» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضیه که «عدد چهار زوج

است» فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عدد چهار قابل انقسام به دو عدد متساوی است و هر عدد قابل انقسام به دو عدد متساوی، زوج است، پس عدد چهار زوج است.

یا در همین مسئله «معرفة الله» می‌گوییم: این قضیه که «عالم، خدا و آفریننده دارد» فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عالم حادث و پدیده است و هر حادث و پدیده، آفریننده و پدیدآورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.

یا می‌گوییم: «عالم ناظم غیبی و نامرئی دارد» فطری است؛ زیرا دلیل آن از آن جدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشته باشد، نظم دهنده دارد، یا هر نظم و حسابی ناظم دارد. پس عالم ناظم دارد، یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.

بنابراین، فطری بودن دین به حسب اصطلاحات اهل معقول و منطق این است که: دلایل یک قضیه‌ای که مورد تصدیق قرار می‌گیرد، با خود او باشد. و این اصطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیا تعلق نمی‌گیرد و به شناخت اموری مربوط است که با تفکر و اندیشه در آثار آنها شناخته می‌شوند، منافات ندارد؛ زیرا قضیه فطری هرگاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته

باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

و بالاخره سومین معنا برای فطری بودن دین، این است که: انسان خودبه‌خود و ناخودآگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد، به‌سوی خدا متوجه می‌شود و در فرصت‌هایی دلش به‌سوی خدا کشیده شده و به یاد او می‌افتد. حتی مکرر شنیده و دیده شده است افرادی که در الحاد و زندقه بسیار متعصب و در عناد و لجاج با اهل توحید سخت استوار بودند، در طی جریان‌ها و حوادثی که در زندگی آنها روی داد، ناخودآگاه به‌سوی خدا متوجه شدند، یا عملیات و کارهایی از آنها سرزد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست.

از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاری‌ها، وقتی انسان امیدش از همه‌جا بریده و قطع شود، دلش به‌سوی او متوجه می‌شود، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ  
أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَعْبَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ  
\*بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ\*﴾<sup>۱</sup>

«بگو: آیا می‌بینید اگر عذاب خدا یا روز قیامت برای شما آمد آیا غیر خدا را می‌خوانید اگر راستگو باشید؟ بلکه او را می‌خوانید.»

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده، همین معنا بیان شده است. برحسب این حدیث، شخصی از امام صادق علیه السلام درباره خدا سؤال نمود، حضرت در پاسخ او فرمود:

«هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟»

«آیا هرگز سوار کشتی شده‌ای؟».

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است درحالی‌که کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی‌نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجه شد به اینکه شیئی از اشیا هست که بتواند تو را از ورطه‌ای که در آن افتاده‌ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود:

«فَذَلِكِ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنِّجَاءِ حَيْثُ

لا مُنْجِي، وَعَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثٌ»<sup>۱</sup>؛

«این شیء آن خدایی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی که نجات دهنده‌ای نیست، و توانا به فریادرسیدن است هنگامی که فریادرسنده‌ای نیست».

و چه نیکو سروده است در این معنا، مرحوم آیت‌الله والد رحمته الله در گنج دانش:

شناسایی حق امری غریزی است در این نکته حکم عقل طبیعی است  
اگر افتسی به دام ابتلائی به جز او از که می جوئی رهایی

باری از جمله فرق‌های معرفت و علم این است که فرموده‌اند:  
ضد معرفت انکار است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾<sup>۲</sup>؛

«نعمت خدا را شناخته، سپس انکار می‌کنند».

و می‌توان گفت: این هم اشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است، به آنچه که به آن تعلق می‌گیرد، جهل مطلق ندارد. لذا اگر آن را نفی کرد، انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است این دو

۱. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۲۲؛ صدوق، التوحید، ص ۲۳۱؛ همو، معانی الاخبار، ص ۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۱.

۲. نحل، ۸۳.



لفظ به گونه‌های دیگر استعمال می‌شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما برشمردیم؛ بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی‌های دقیق‌تر به نکات بیشتر می‌رسیم.

چنان‌که از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم، معنا و تفسیر بعضی از احادیث، مثل حدیث معروف «اعرفوا الله بالله»<sup>۱</sup> مکشوف می‌گردد. از پیرزنی پرسیدند: خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخ‌های که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی‌گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک در حرکت است. لذا گفته‌اند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ»<sup>۲</sup>.

بلی در طبع هر داننده‌ای هست	که با گردنده گرداننده‌ای هست
از آن چرخ‌ک که می‌گرداند آن پیر	قیاس چرخ گردون را همی گیر
اگرچه از ازل یابی درستش	نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجزوزه، عارف گفته می‌شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا و اجزای آن را به این شکل درآورده، از حرکات اتمی تا کهکشانی و بالاتر و حرکت جوهری با قوی‌ترین تقریر علمی بیان می‌نماید و هیچ‌چیز

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۵؛ صدوق، التوحید، ص ۲۸۶.

۲. «دین پیره‌زان را داشته باشید».

و هیچ موجود را در این عالم از حرکت؛ بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی‌بیند و از تماشای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذت معنوی و عرفانی می‌شود، همه عارفند و همه او را می‌طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم».

و هم آنکه می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم».

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می‌باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می‌کند و فریاد می‌زند:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا سِوَى اللَّهِ»؛

«چیزی را ندیدم به جز خدا».

اما در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف‌صورتان مجازی که ریاضات حقّه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع

و غیروراده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم‌کننده و تعالیم افراد منحرف را به‌جای تعالیم اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله‌نداشتن در امور اجتماعی می‌دانند و می‌خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند، عارف نمی‌گویند؛ بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیا و اوصیا که اولیای مسلم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حدّ متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

### ۳. نفس

نفس در لسان عرب و کتاب و سنت و اشعار و بیانات فارسی و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که به بعضی از موارد آن اشاره می‌شود.

۱- معنای اوّل این است که نفس گفته می‌شود و از آن، حیثیت و ناحیه وجود انسان قصد می‌شود که اگر کنترل نشود و عقل با کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حدّ اعتدال بین افراط و تفریط نگاه ندارد، سبب شقاوت و سقوط انسان می‌گردد، باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب‌ماندگی و تبلی دارند به‌پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان بازدارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرایز گوناگون او مثل غریزه شهوت،

غضب، حبّ نفس، حبّ جاه و سایر میل‌ها و غرایز است، اگرچه همه را تحت سه قوه «شهوویه و غضبیه و واهمه» می‌شمارند، وجود انسان، میدان عملیات این غرایز و تنازع آنهاست و به این ملاحظه، «نفس در برابر عقل» گفته می‌شود.

در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ  
\* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛

«هرکس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد(مقام

رب) بترسد و نفس را از هواوهوس بازدارد، به تحقیق

که بهشت جایگاه اوست».

هوایی که در این آیه ذکر شده، ظاهراً همان هوای نفس و تأثیر غریزه زیاده‌طلبی بشر در غرایز دیگر است. زیاده‌جویی‌های نفس در اعمال غرایز و میل او به خوش‌گذرانی و عیش و تن‌پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن بازداشت و در این راه انسان باید تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرایز را در خود بمیراند، و معنای «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»<sup>۲</sup> را در خود حاصل سازد.

۱. نازعات، ۴۰ - ۴۱.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹ ص ۵۹.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر ﷺ به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند، فرمود:

«مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ  
الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ»؛<sup>۱</sup>

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یار و مددکار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند. و چه بسا انسان گمان کند که نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، درحالی که همین گمان، از تسویلات و اغوائت نفس است و چنان نفس او را در معرکه‌های مختلف مغلوب می‌نماید که بسا جبران آن شکست به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست      کو به دریاها نگرود کم و کاست

نفس را هفتصد سراسر است و هرسری      از ثری بگذشته تا تحت الثری

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مددکار او در سلوک طریق کمال و سیر الی الله خواهد شد و از سوی دیگر: اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلک و وحشتناک از او می‌نماید و هر چه بیشتر به تقاضای او توجه کند، تقاضاهای خطرناک او بیشتر می‌شود.

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۳؛ صدوق، الامالی، ص ۵۵۳؛ همو، معانی الاخبار، ص ۱۶۰؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۶۱ - ۱۶۳.

النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغِبَتْهَا وَإِذَا تَرَدُّ إِلَى قَبِيلٍ يَقْنَعُ<sup>۱</sup>

باری، چه بسیار قهرمانان و زورمندان که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی ضعیف، خوار و ذلیل می‌باشند.

مردی، گمان مبر که به پنجه‌است و زور کتف با نفس اگر برآیی دانم که شاطری با شیرمردیت سگ ابلیس صید کرد ای بی هنر بمیر که از گربه کمتری و از بهترین اشعاری که وضع نفس و چگونگی موضع‌گیری در برابر آن را تشریح می‌کند، این اشعار «بوصیری» در قصیده معروف به «قصیده البردة» است.

النَّفْسُ كَالطُّفْلِ إِنْ تَهْمَلَهُ شَبَّ عَلَى حُبِّ الرِّضَاعِ، وَإِنْ تَقْطُمَهُ يَنْقَطُمُ  
كَمْ حُسْنَتْ لَذَّةٌ لِلْمَرْءِ قَاتِلُهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِي الدَّسَمِ  
وَخَالِفِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانَ وَأَعْصِمَهُمَا وَإِنْ هُمَا مَحْضَاكَ النَّصْحَ فَاتَّهِمُ<sup>۲</sup>

در حدیث است:

«جَاهِدْ هَوَاكَ كَمَا تُجَاهِدُ عَدُوَّكَ»؛<sup>۳</sup>

«با هوای نفست بجنگ کما اینکه با دشمنت جنگ می‌کنی».

۱. «نفس وقتی به آن رو بدهی زیادخواهی کند و اگر به کم برگردانده شود به آن قناعت می‌کند».  
۲. بوصیری، قصیده البرده، تراتنا، ش ۲۳، ص ۱۷۳ - ۱۷۵. «نفس مانند کودک است که اگر او را به حال خود بگذاری، بر دوستی شیرخوارگی به بار می‌آید و اگر از شیر بازگیری، باز گرفته می‌شود. چه بسا نیک جلوه می‌کند برای آدم لذتی که کشنده اوست، از آن جهت که نمی‌داند سمّ در چربی است. و مخالفت کن نفس و شیطان را و نافرمانی کن آنها را و اگر تو را خالصانه خیرخواهی نمایند، آنها را متهم بشمار و به آن بدبین باش».

۳. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۸۰.

از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می‌شود که نفس به خودی خود مذمتی ندارد؛ بلکه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرارندادن او، مذموم و خطرناک است.

چنان‌که در **نهج البلاغه** از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى  
وَطُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ،  
وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَجْرَةَ»<sup>۱</sup>

«همانا ترسناک‌ترین چیزی که من برای شما می‌ترسم، دو چیز است: تبعیت هواهوس و طولانی‌کردن آرزوها، که تبعیت هوا و نفس از حق جلوگیری می‌کند و طولانی‌کردن آرزوها آخرت را به باد فراموشی می‌سپارد».

۲- معنای دوم این است که گاهی نفس گفته می‌شود و از آن، یکی از حالات و شئون مختلف آن قصد می‌شود؛ مانند «نفس اماره» که صاحب خود را به بدی امر می‌کند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ﴾<sup>۲</sup>

«تبرئه نمی‌کنم نفس خود را، به تحقیق که نفس هراینه بسیار امرکننده به بدی است مگر آنچه را خدا رحم کند».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲ (ج ۱، ص ۹۲).

۲. یوسف، ۵۳.

اگر الف و لام در کلمه «النفس» برای جنس یا استغراق باشد؛ ظاهر آن این است که جنس نفس یا هر نفسی اشاره به سوء است؛ اما با توجه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر راه صواب است، این احتمال مردود است، چنان که در حدیث است: امام زین العابدین علیه السلام در برابر این سخن حسن بصری که گفت:

«العَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا»؛

«تعجب دارم از کسی که نجات یافت، چگونه نجات یافت».

فرمود:

«العَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ»؛<sup>۱</sup>

«تعجب دارم از کسی که هلاک گردید چگونه (و چرا)

هلاک گردید».

سخن حسن بصری بر این مبناست که: سیر عادی هرکسی به سوی هلاکت است، لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است؛ ولی رهنمود امام علیه السلام این است که مسیر عادی هرکسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است؛ لذا اگر کسی نجات یافت، جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با

۱. رک: سید مرتضی، امالی، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۳.



وسایل و نعمتهایی که در اختیار دارد و می‌تواند از همه، در سیر الی‌الله تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و باین‌همه هدایت‌های فطری و عقلی و شرعی هلاک گردد، این هلاکت جای تعجب است.

بنابراین ظاهراً الف و لام در کلمه «النفس» برای عهد است و مقصود همان نفس اماره است و مراد از نفس اماره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی اوست و در روایاتی که در مذمت نفس رسیده، مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد با آن رسیده یا مستقیماً به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشگیری‌هایی را پیشنهاد می‌نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعال‌تر شود.

مقامات چهارگانه‌ای که علمای اخلاق با استفاده از راهنمایی‌های قرآن مجید و اهل‌بیت طی آن مقامات را توصیه نموده‌اند، یا خط جهاد با نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات، عبارتند از: «محاسبه» و «مشارطه» و «معاتبه» و «معاقبه»، چنان‌که در احادیث نیز وارد شده است:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا، وَزُؤُوا قَبْلَ أَنْ

تُزُؤُوا، وَتَجَهَّزُوا لِلْعُرْضِ الْأَكْبَرِ»؛<sup>۱</sup>

---

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۳.

«محاسبه نمایید خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز قیامت قرار بگیرید، و بسنجید آن را پیش از آن که سنجیده شوید و برای حساب روز قیامت آماده گردید».

و در روایات است: شخصی از بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و سپس قربانی نمود، قربانی او مقبول نشد. نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت:

«مَا أُوتِيْتُ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ»<sup>۱</sup>

«به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر برای تو».

به او خطاب شد: توبیخی که به نفس خود کردی، از عبادت چهل سالهات بهتر است.

و در «مشارطه» می‌توان نذر زجر از گناه را مثال آورد، چنان‌که در «معاقبه» نیز می‌توان به کفارات استشهاد نمود. باری، از نام‌های دیگری که نفس به مناسبت شئون و حالات دیگر دارد؛ یکی «نفس لوامه» و دیگری «نفس مطمئن» است.

---

۱. حمیری قمی، قرب الاسناد، ص ۳۹۲؛ طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۴۳۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۸.

## نفس لوّامه

«نفس لوّامه» عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت می‌شود، ملامت می‌نماید. و این از علایم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و پشیمان نگردد، به حکم:

«مَنْ لَمْ يَنْدُمْ عَلَى ذَنْبٍ ارْتَكَبَهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ»<sup>۱</sup>  
«کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده، مؤمن نیست».

و اگر پشیمان شود، لازمه آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است. و نیز در روایت است: مؤمن گناه خود را مانند صخره و سنگ بزرگی می‌بیند که می‌ترسد بر او فرود آید، و کافر گناه را مثل مگسی می‌بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ صَخْرَةٌ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ،  
وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ دُبابٌ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ»<sup>۲</sup>.

---

۱. این عبارت برگرفته از روایات است و خودش لفظ روایت نیست؛ رجوع شود به: صدوق، التوحید، ص ۴۰۸؛ طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۵۶۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۳۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۵۱.  
۲. طوسی، الامالی، ص ۵۲۷؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۴۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۷.

و این نفس لوامه همان نفسی است که در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾<sup>۱</sup>!

«نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است.»

به هر حال از آیات و روایات، مدح نفس لوامه استفاده می شود و صاحب چنین نفسی باید آن را علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر و غنیمت بداند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

### نفس مطمئنه

«نفس مطمئنه» نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف اهل تقوا می فرماید:

﴿فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ

وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ﴾<sup>۲</sup>

«پرهیزکاران نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند.»

---

۱. قیامة، ۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (ج ۲، ص ۱۶۱)؛ اسکافی، التمحیص، ص ۷۱؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۵۹.

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (برحسب بعضی روایات حارثة بن مالک انصاری نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست. این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شئون ممتاز نفس است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از شئون آن، رضا و تسلیم و توکل و تفویض است که شرح آن در اینجا اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می شود.

این مقام است که به موجب قرآن مجید، صاحبش به خطاب:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

مَرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّاتٍ ۖ﴾<sup>۱</sup>

«ای نفسی قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت بازآی که تو خشنود (به نعمت های ابدی او) و او راضی از (اعمال نیک توست)، بازآی و در صف بندگان خاص من درآی و در بهشت (رضوان) من داخل شو.»

سرافراز می شود، چنان که در **الكافی** است که از حضرت

امام صادق عليه السلام سؤال شد:

«هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَىٰ قَبْضِ رُوحِهِ؟»<sup>۲</sup>

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می شود؟».

۱. فجر، ۲۷ - ۳۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷ - ۱۲۸؛ ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۶.

فرمود: «لا والله؛ نه به خدا سوگند! به تحقیق وقتی ملک الموت برای قبض روح او می‌آید، جزع و بی‌تابی می‌کند. ملک الموت به او می‌گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان‌تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می‌گوید: نگاه کن! نگاه می‌کند انوار محمد ﷺ و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم‌السلام را می‌بیند. ملک الموت به او می‌گوید: اینها هستند رفقای تو در بهشت، در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوشایندتر نیست».

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنان‌که یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سیدالشهدا حسین علیه‌السلام که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا، از آغاز تا پایان، بر سر موضع الهی خود ایستاد و مصائب جانکاه، که شجاع‌ترین و دلاورترین افراد را سست می‌نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می‌دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا آیات آخر سوره فجر: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ به نام آن حضرت نام‌گذاری شده است. و در روایت است:

«اقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَنَوَافِلِكُمْ؛ فَإِنَّهَا

سُورَةُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام»؛<sup>۱</sup>

۱. صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۲۳؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۳؛ ج ۴۴، ص ۲۱۸؛ ج ۸۹، ص ۳۲۳.

«بخوانید سوره فجر را در فریضه‌ها و نافله‌هایتان؛ زیرا

آن، سوره حسین علیه السلام است.»

۳- سومین معنای نفس، ذات شیء و خود شیء است، مثل اینکه در

قرآن مجید می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ  
لَهُمُ الْآيَةُ الْحَقُّ﴾<sup>۱</sup>؛

«ما آیات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان

کاملاً روشن می‌گردانیم تا آشکار شود که آن حق

است.»

و همچنین می‌فرماید:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

«آیا در خودتان به چشم بصیرت نمی‌نگرید؟»

و مثل «نفسك» در همین دعای معرفت.

گفته نشود: این معنا با اضافه آن به ضمیر مخاطب یا غایب یا ضمیر

نفس یا ظاهری که به معنای آنها باشد، منافات دارد؛ زیرا علتش این

است که در اینجا، فایده اضافه این است که نفس مضاف‌الیه مقصود

است و در واقع این اضافه، تعیین‌کننده نفس می‌شود و آن را از اطلاق

که دارد خارج می‌نماید و به این اعتبار، دوئیت بین مضاف

۱. فصلت، ۵۳.

۲. ذاریات، ۲۱.

و مضاف الیه حاصل است، مثل اینکه می‌گوییم: خود شما، و شخص شما.  
 ۴- چهارمین معنای نفس، روح و جان است، چنان‌که در این آیه است:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ  
 فِي مَنَامِهَا﴾؛<sup>۱</sup>

«خدا وقت مرگ، ارواح را می‌گیرد و آن را که هنوز  
 مرگش فرا نرسیده در خواب روحش را می‌گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است:

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ    يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفْرَاتِ<sup>۲</sup>

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می‌گوید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ»؛

«قسم به خدایی که جانم در دست اوست».

## ۴. نبی و نبوت

راغب می‌گوید: «نبوت» سفارت بین خدا و بین خردمندان از  
 بندگان او برای برطرف کردن علت آنان در امر معاش و معاد است.  
 و نبی را برای اینکه خبردهنده است به آنچه عقل‌های پاک به‌سوی آن  
 آرام می‌گیرند، «نبی» می‌گویند. و صحیح است که فعیل به معنی فاعل

۱. زمر، ۴۲.

۲. ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۰۷. «جانم در بند آه و ناله‌هایش گرفتار است، ای  
 کاش همراه ناله‌ها از بدنم بیرون می‌آمد».



باشد؛ یعنی خبر دهنده،<sup>۱</sup> چنان که در قرآن مجید می فرماید:

﴿نَبِيَّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛<sup>۲</sup>

«(به پیامبر گفت:) بندگانم را آگاه کن که من

بخشنده مهربانم».

## ۵. رسول

«رسول» به معنای فرستاده و پیامبر و پیام آور است، و چنان که راغب می گوید:<sup>۳</sup> گاه به سخن و پیامی که برده می شود، رسول گفته می شود، چنان که بر شخصی که رسالت را تحمل می کند نیز رسول گفته می شود و رسول و رُسُل بر انبیا و ملائکه اطلاق می شود و بر کسی که برای انجام کاری فرستاده شده باشد، نیز رسول گفته می شود، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

﴿تَوَقَّتَهُرُسُلُنَاوَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾؛<sup>۴</sup>

«رسولان ما او را می میرانند و در قبض روح آنها هیچ

تقصیری نخواهند کرد».

و موارد اطلاقات آن، اعم است از امری که رسول برای آن ارسال شده،

---

۱. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۴۸۹.

۲. حجر، ۴۹.

۳. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۹۵.

۴. انعام، ۶۱.

محبوب کسانی باشد که به سوی آنها فرستاده شده یا مکروه آنها باشد. بنا بر آنچه گفته شد، می‌توان گفت: فرق نبی و رسول این است که در مفهوم نبی، رسالت و پیام‌آوری نیست، نه به این معنا که نبی، رسول نباشد؛ بلکه شخصی را رسول و نبی می‌گویند؛ از این لحاظ که خبردهنده و خبرداده شده از خدا و حقایق غیبی و احکام و اموری است که به او وحی می‌شود، به او نبی می‌گویند. و از لحاظ اینکه فرستاده و حاصل رسالت و مأمور به تبلیغ است، به او رسول گفته می‌شود. بنابراین ممکن است در قسمتی از خبرهایی که می‌دهد پیام‌آور نباشد و خبردهنده و نبی باشد، مثل بسیاری از خبرهایی که رسول خدا ﷺ در غیر قرآن مجید از گذشته و آینده و امور غیبی و اوضاع بهشت و جهنم و صنوف فرشتگان و امثال آن داده اند، که این خبرها به‌عنوان پیام از سوی خدا برای مردم بیان نشده؛ بلکه خبرهایی است که پیام‌آور از سوی خدا و شخصی که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارد، از آن خبر می‌دهد.

اما رسالت همه‌جا با نبوت توأم است و به همان حیثیتی که رسالت اطلاق می‌شود، نبوت هم اطلاق می‌گردد و وجه صحّت حمل رسول، وجه صحّت حمل نبی بر صاحب رسالت می‌باشد. بنابراین مفهوم نبی و نبوت اعم از رسول و رسالت است؛ اما لزومی ندارد که مثل اعم

و اخص مطلق، اعم دو مصداق داشته باشد؛ بلکه می‌توان گفت: نبی و رسول مصداقاً واحدند و نبی بر غیررسول اطلاق نمی‌شود، هرچند اطلاق آن بر رسول به لحاظ جهتی است که اعم از رسالت است. و اگر این جهت را که نبی و رسول مصداقاً واحدند، قبول نکنیم و گفته شود: چون بر بعضی از انبیای بنی‌اسرائیل با اینکه رسالت و پیامی برای قوم نداشتند، نبی اطلاق شده است، بنابراین هر رسولی نبی است و هر نبی‌ای رسول نیست.

پاسخش این است که: به هر صورت، اطلاق نبی بر رسول به لحاظ همان حیثیتی است که بر نبی غیرمرسل اطلاق می‌شود. علاوه‌براین، نکته دیگری که محتمل است از آیه شریفه:

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾؛  
«خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند».

استفاده شود، این است که خدا انبیا را مبعوث فرمود؛ یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوت (هرچند به معنای خبر داده شده و اسم مفعولی باشد) شدند، آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد. بنابراین امکان دارد به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به

مقام نبوت نایل شده باشند، مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد. و در آنچه گفته شد، فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از «نبأ» باشد یا اینکه مشتق از «نبوت» به معنای بلندی رتبه و علو شأن باشد، و بنابر تمام وجوهی که گفته شد، و وجوه و احتمالات دیگر «خاتم النبیین» به معنای خاتم تمام انبیا و رسل می‌باشد، به خلاف «خاتم المرسلین» که صراحت «خاتم النبیین» را ندارد.

ممکن است گفته شود: برحسب بعضی وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است، فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا «خاتم النبیین» به صراحت دلالت بر پایان نبوت و رسالت دارد، هر چند گفته شود: نبی بر کسی که به واسطه خواب از خدا خبر می‌دهد، نیز اطلاق می‌شود؛ چون پرواضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می‌دهد، اطلاق می‌شود؛ بلکه مقصود این است که اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسایط ممکن، از خدا خبر می‌دهد، صحیح است. و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است و بر کسی که فقط از خواب خبر می‌دهد، نیز مجوز استعمال دارد. و اگر در موردی استعمال شد که قرینه‌ای بر اراده خصوص این معنا بود، مخالف لغت و اصطلاح نمی‌باشد.

## ۶. حَجَّت

«حَجَّت» آن چیزی است که بر صِحَّت یکی از دو طرف نقیض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می‌شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجت‌های خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا به وسیله آن، بندگان خود را به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنابراین، معجزات انبیا همه حجت است، کل عالم حجت است، تمام آیات الهی و نعمت‌های غیرمتناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضا و اجزای آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است، همه حَجَّتند. جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گل‌ها، درختان و برگ‌ها و شکوفه‌های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنهاست، همه حجت‌های خدایند که: «اگر تمام درخت‌های روی زمین قلم باشند و هفت دریا دوات گردند (و بخواهند کلمات و آیات و حجت‌های حق تعالی را بنویسند) کلمات الهی تمام نخواهد شد».

﴿وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهُ

مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾؛

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

هر فرد از افراد انسان، خود و چشم و گوش و زبان و مغز و خون و استخوان و پوست و اعضای ظاهر و باطن و سلول‌ها و گلبول‌های سفید و قرمز بر خودش و بر دیگران حجت است. عمر و زندگی و تندرستی و خلاصه همه‌چیز و همه اوضاع و فرازونشیب‌های آگاهی‌بخش و مناظر مختلف، همه‌وهمه حجّتند، که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجّت‌ها علیه او اقامه شده و او را محکوم می‌نمایند و راه عذر را بر او می‌بندند. قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ و احکام و هدایت‌هایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هرکدام حجت است. علاوه بر آنکه در خود آیات احتجاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد. از بزرگ‌ترین حجّت‌های الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوت انبیا و امامت اوصیاست که استمرار هدایت پیغمبران می‌باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پرتابشی است که درون جان انسان را روشن می‌سازد و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می‌دهد و خدای تعالی به‌وسیله آن انسان را بر سایر موجودات زنده این کره خاکی برتری داده است.

«نبوت و امامت» نیز ظهور اسم «الهادی» و راهنمای عقل و میزان و معیار و نگهبان اعتدال و رساننده و مبین برنامه‌های الهی و نسخه‌های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوت انبیا و امامت اوصیا، به برنامه‌های سعادت روح و جسم و دنیا و آخرت و معارف یقینی هدایت می‌شود و از چشمه زلال علوم و آگاهی‌های آن می‌نوشد.

اگر انبیا نبودند و خداوند آنها را نفرستاده بود، هیچ راه قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی‌گرفت. فلاسفه و حکما با آن‌همه فریاد و طمطراق نتوانسته‌اند در مسائلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده به یک زبان حرف بزنند و به‌طور قطع نظر بدهند، حتی بسا یک فیلسوف در دوره زندگی‌اش، در این مسائل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسائل آشکار می‌کند.

اما این انبیا و اوصیا بودند که همه یک‌زبان و باکمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین، این مسائل را برای بشر بازگو کردند و تاریکی‌ها و تحیرها و ضلالت‌ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر به قدر این صنف بر بشریت حق ندارد، لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتم آنها، شخص مقدس خاتم الانبیا محمد بن عبدالله ﷺ و خلفا و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی طالب ﷺ و یازده فرزند آن بزرگوار ﷺ می‌باشند.

و اگرچه آن‌طور که گفته شد، حجّت‌های الهی بی‌شمار است و همه و هرچه هست حجّتند؛ اما ظهور حجّیت این چهارده تن چنان است که همه حجج تحت‌الشعاع آنها قرار گرفته و هروقت

حجت و حجج گفته شود، این ذوات مقدسه از آن فهمیده می‌شود. و امروز حجت مطلق، ولی‌الله اعظم، حضرت صاحب‌الزمان مهدی منتظر علیه السلام می‌باشد و چنان اسم حجت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتاب‌های مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب الحجّة یا «الامامة» نام نهاده اند، مانند کتاب «الحجّة» از ابواب کتاب شریف **الكافی**، تألیف شیخ اجلّ اقدم کلینی رضی الله عنه؛ بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام در **نهج البلاغه**<sup>۱</sup> و کتاب‌های دیگر از سنّی و شیعه استفاده می‌شود که: اگر زمین بدون حجّت باقی بماند، حجّت‌های خدا و بیّنات او باطل می‌گردد، به این معنا که حجّیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجّت تمام می‌گردد و اگر امام و حجّت نباشد، احتجاج به حجّت‌های دیگر بر مردم، موجب قطع عذر آنها نمی‌گردد، و از معانی لطیف و امیدبخش در این باب، کلام حضرت علی علیه السلام است که می‌فرماید:

«أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ»<sup>۲</sup>؛

«من شاهدکم برای شما و در روز قیامت

اقامه‌کننده حجّت از شما (و مدافع از شمایم به

حجّت هستم)».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶ (ج ۲، ص ۹۲ - ۹۳)؛ دیلمی، اعلام‌الدین، ص ۱۰۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۱۹۰؛ قندوزی، ینابع الموده، ج ۳، ص ۴۳۷.



## ۷. ضلال و ضلالت

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن؛ خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری، «ضلالت» است و ضد آن «هدایت» می‌باشد، و هریک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اول: ضلالت و هدایت در علوم و معارف اعتقادی؛ مثل معرفت خدا و وحدانیت و سایر صفات جلال و جمال او - جلّت عظمته - و معرفت نبوت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حقّ در آنها ضلالت است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾<sup>۱</sup>

«هرکه به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرومانده (و از راه نجات و سعادت) دور افتاده است».

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾<sup>۲</sup>

«هرکه خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام

روشن و منشرح گرداند».

۱. نساء، ۱۳۶.

۲. انعام، ۱۲۵.

**دوم:** ضلالت و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است؛ یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استجابی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه‌های سقوط بشر است که مصداق کامل این آیه شریفه است:

﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ

لَمْ يَكَذِّبْهَا﴾<sup>۱</sup>!

«ظلمت‌ها چنان روی هم قرار می‌گیرند که اگر (کسی)

دست خود را بیرون آرد، هیچ نتواند دید».

بنابراین «هدایت مطلق» بالاترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق اکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیاء ﷺ می‌باشند و پس از ایشان سایر انبیا و اوصیا و حجت‌های الهی مظهر هدایت مطلق می‌باشند.<sup>۲</sup>

۱. نور، ۴۰.

۲. این خالویه در کتاب **اعراب ثلاثین سوره**، ص ۲۸ (سوره حمد)، در تفسیر ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرمود: «أَنَا هُوَ»؛ منم آنکه خدا در شأنش فرموده: ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛ یعنی برای هر قومی هدایت‌کننده‌ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾ کاملاً متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم

و همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند، از مظاهر هدایت‌اند. یکی از مباحثی که در ضلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است که اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حد مؤثر است، آیا اصلاً در این موضوع دارای اختیار است یا مختار نیست و اگر دارای اختیاری است، معنای آیاتی که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه خدا هرکس را بخواهد هدایت می‌کند و هرکس را بخواهد گمراه می‌نماید، چیست؟

مثال این آیات:

﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾؛<sup>۱</sup>

«خدا ستمگران را گمراه می‌گرداند».

---

است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اوبیم، انحصار به شخص خودشان نیست؛ بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که باید به صفت هدایت و عصمت از ضلالت متصف باشد. و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود: «بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ؛ یا علی! به وسیله تو هدایت‌شدگان هدایت می‌یابند».

و مخفی نماند روایات در تفسیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم‌السلام از طرق عامه متواتر است و تنها حاکم حسکانی در *سواهد التنزیل*، ۱۹ روایت نقل کرده است (ج ۱، ص ۳۸۱ - ۳۹۶) و طبری در تفسیر *جامع البیان* (ج ۱۳، ص ۷۲) و سیوطی در *الدر المنثور* (ج ۴، ص ۴۵) و ابن مردویه و ابن عساکر و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این حدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هدایت خلق و امامت امت پس از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن حضرت اختصاص دارد، روایت کرده‌اند.

و ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>؛

«خدا هر کس را بخواهد این چنین گمراه می کند».

و ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾<sup>۲</sup>؛

«خدا مردم ستمگری را که در شک و ریباند، این چنین

گمراه می گرداند».

جواب این است: بشر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشر است که هر عقیده‌ای خواست می‌پذیرد و راه و روش خود را به اختیار خود برمی‌گزیند، چنان‌که در آیات متعدد، ضلالت خودش و اضلال غیر به فعل او نسبت داده شده است، مثل:

﴿وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾<sup>۳</sup>؛

«سامری آنان را گمراه کرد».

و مثل:

﴿وَمَنْ ضَلَّ فَاتِّمَّا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾<sup>۴</sup>؛

«هرکس بر راه گمراهی رفت، زیانش بر خود اوست».

و مثل:

---

۱. مدثر، ۳۱.

۲. غافر، ۳۴.

۳. طه، ۸۵.

۴. یونس، ۱۰۸.

﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا

مُبِينًا﴾؛<sup>۱</sup>

«هرکس نافرمانی خدا و رسولش را بکند، به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است».

و مثل:

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾؛<sup>۲</sup>

«خداوند از هرکسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است».

و مثل:

﴿وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾؛<sup>۳</sup>

«بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند».

و اما آیاتی مثل «يُضِلُّ اللَّهُ» و «أَضَلَّ اللَّهُ» با توجه به آیات بسیار دیگر قرآن، دلالت بر اضلال به معنای «اجبار بر عدول از حق و انحراف» ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهم جبر و سلب اختیار کرده‌اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنا ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید، وجود ندارد، چنان‌که در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز، مسئله سلب

۱. احزاب، ۳۶.

۲. نحل، ۱۲۵.

۳. مائده، ۷۷.

اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغوئاتی که اگر پیروی شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست.

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ﴾<sup>۱</sup>؛

«هرکه می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکه می‌خواهد

کافر شود».

و اما اضلالی که به خدا نسبت داده می‌شود، عبارت است از خذلان و واگذارشدن بنده به خود و قطع کمک‌های غیبی و الهامات و عنایاتی که موجب نجات از مهالک می‌شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مدها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد، به مقتضای:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۲</sup>؛

«آنان که در راه ما کوشش کردند به راه خویش

هدایتشان می‌کنیم».

هدایت‌های الهی به او می‌رسد و به راه‌های او راهنمایی می‌گردد؛ ولی وقتی طغیان و سرکشی کرد و مانند آنکه بی‌نیاز از خدا باشد، عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می‌شود

۱. کهف، ۲۹.

۲. عنکبوت، ۶۹.

و مصداق آیه شریفه ذیل می گردند:

﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ

لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

«چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نخواهند آورد».

در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درک فیوض غیبی ساقط نموده و پس از آنکه به خود واگذاشته شد، به اختیار خود در ورطه ضلالت گرفتار شده است و واگذار شدن او به حال خود و محروم شدنش از کسب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود اوست و عاقبتی است که خود برای خود فراهم می نماید، چنان که در قرآن کریم می فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا

بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾؛<sup>۲</sup>

«سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد

که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می جویند و قلب او تاریک می شود و هرچه گناه و طغیان (بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی اعتنایی به امر منعم حقیقی و اصرار بر مخالفت باشد) زیاد شود، دوری ملائکه از صاحب

---

۱. بقره، ۶

۲. روم، ۱۰.

این معاصی بیشتر شده و قلبش تاریک‌تر می‌گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می‌شود.

چنان‌که هرچه اطاعت و فرمان‌بری و خدابینی و خداشناسی در شخص افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمک به بندگان صالح هستند و تا حدی به او نزدیک می‌شوند که از هر سو او را فرا می‌گیرند و راه را بر شیاطین می‌بندند.

لذا در احادیث است: مؤمن وقتی به نماز می‌ایستد، ملائکه به او اقتدا می‌کنند.<sup>۱</sup> «الْمُؤْمِنُ وَحَدَهُ جَمَاعَةٌ»<sup>۲</sup> به عکس، وقتی هم بنده‌ای معصیت کند، ملائکه از او دور می‌شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می‌گردد.

جواب دیگر این است که: مسئله این اضلالات هم جزء مسائل قضا و قدر الهی است که آگاهی به تفصیل آن، برای غیر آنان که مؤید من عندالله (رسول اکرم ﷺ) و سایر معصومین (علیهم‌السلام) باشند، فراهم نمی‌شود و شاید از فروع «امر بین امرین» باشد و مسئله توفیقات و هدایت‌های خاصه که منتهی به وصول به مطلوب می‌شود، نیز از همین مسائل است و خدا خود عالم به چگونگی آن است.

۱. ر.ک: مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۶، ۱۵۴؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. مغربی، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۶۵.



آنچه مسلم است و از آیات قرآن مجید و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوات و فرستادن پیغمبران استفاده می‌شود، این است که بشر در هدایت و ضلالت مختار است و غیرمختار بودن او نافی تمام حکمت‌های مرقوم است و اگر مرحله سلب اختیار جلو می‌آید، به سوءاختیار خود اوست و اینکه مقدمات آن را فراهم می‌کند.

بنابراین با قطع نظر از آیات دیگر و قرائن حالی و مقامی که در استظهار و مراد هر متکلم از کلامش مورد اتکا است، باید با توجه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، آیه یا حدیثی که دلالت بر نفی اختیار نماید، ظهور آن را دریافت نمود و نمی‌توان یک جمله‌ای را گرفت و بدون توجه بر منطق گوینده و هدف او و مقاصدی که از گفتارش دارد و قرآینی که به آن اعتماد می‌کند، آن را معنا نمود. بنابراین می‌گوییم: هدایت و اضلال هر دو از جانب خداست؛ اما بر حسب حکمت و نظامات و تقدیرات الهی، به طوری که با حکمت‌های دیگر باری تعالی منافعی نباشد، جریان خواهد داشت.

پاسخ سوم به اشکال این است که: اضلال و ارشاد هر دو در این عالم طبیعت و تکلیف، وجود پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر: ضلالت و هدایت هر دو موجود می‌شوند و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسیم می‌گردند و چون کل عالم مخلوق خداست، اضلال و ارشادی که در عالم

هست، و بر اساس جریان اسباب و مسببات فراهم می‌شود و باید هم بشود، لذا به او نسبت داده می‌شود؛ یعنی قاعده و قانون و سنت الهی است که وقتی اسباب و علت ضلالت یا هدایت فراهم شد، معلول آن - که ضلالت یا هدایت است - نیز فراهم شود. لذا نسبت اضلال و ارشاد به او جایز است، هرچند فعل به واسطه او نباشد، و فعل حقیقی غیر باشد. چون کل عالم فعل اوست و اوست که انسان را به نوعی آفریده است که وقتی راه راست و روش نیکویی را پیش گرفت، به آن انس می‌یابد و بر هدایتش افزوده می‌شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد، هرچه آن را ادامه داد، ضلالتش افزون می‌گردد و تاریکی و تیرگی قلب او بیشتر می‌شود، و اگر غیر از این باشد، عالم ناقص است و تکلیف و آزمایشی که منظور است، انجام نمی‌گیرد. بندگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضلال یا هدایت و تأثیر آنها قرار می‌دهند.

پاسخ چهارم این است که اصلاً ضلالت و گمراهی از امور عدمی است و پرواضح است که ایجاد به اعدام و شرور تعلق نمی‌گیرد، ضلالت و گمراهی عدم توفیقات و فرصت‌ها و عنایاتی است که به جهت تکمیل مراتب هدایت و یا اتمام حجت و قطع عذر شامل حال بندگان می‌شود و به سلب این فیض‌ها و محرومیت از این رعایت‌ها اضلال می‌گوییم، لذا می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۱</sup>

«همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد».

چنان که می فرماید:

﴿يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>

«خداوند کافران را گمراه می گرداند».

و ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup>

«خداوند ستمگران را گمراه می گرداند».

و این هدایت، غیر از هدایتی است که نسبت به همگان و هر عاقلی به وسیله عقل و انبیا و سایر حجج الهی انجام شده است و در برابر آن اضلال متصور نیست.

پاسخ پنجم این است که: «اضلال» بر دو نوع است: یک نوع آن این است که «اضلال» سبب ضلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسی باطل را زینت بدهند و آن را به صورت حق جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضلالی است که خدا و اولیای خدا از آن منزّه می باشند. نوع دیگر این است که: «ضلال» سبب اضلال گردد و آن به

---

۱. منافقون، ۶.

۲. غافر، ۷۴.

۳. ابراهیم، ۲۷.

این است که کسی گمراه گردد و خدا یا غیرخدا بر او به گمراهی حکم کند. در بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال، همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

## دین

به معانی متعدد؛ مانند جزا، پاداش و طاعت گفته می‌شود، چنان‌که بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خدا به‌وسیله پیغمبر به مردم ابلاغ می‌شود، «دین» می‌گویند؛ بلکه گاه بر مطلق این‌گونه تعالیم - اگرچه از جانب خدا نباشد - دین اطلاق می‌شود.

در قرآن مجید، دین در این معانی آمده است:

به معنای پاداش و جزا؛

به معنای مالک روز جزا؛ در سوره فاتحة‌الکتاب می‌فرماید:

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۱</sup>؛

به معنای طاعت؛ در آیه پنجم سوره بینه می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۲</sup>؛

«امر نشده‌اند مگر اینکه خداوند را عبادت کنند

درحالی‌که طاعت برای او خالص کنند».

۱. حمد، ۳. «(خداوندی که) مالک روز جزاست».

۲. بینه، ۵.

و همچنین آیه:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ  
مُحْسِنٌ﴾<sup>۱</sup>؛

«طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را  
برای خدا تسلیم کند و او نیکوکار باشد».

که بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مقصود از دین، طاعت است.

و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این  
آیات آورده شده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۲</sup>؛

«همانا دین در نزد خدا اسلام است».

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾<sup>۳</sup>؛

«هرکس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او  
پذیرفته نخواهد شد».

بنا بر اینکه از «اسلام» در این دو آیه، همان معنای علمی و  
اصطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضرت خاتم الانبیاء ﷺ نازل  
شده، قصد شده باشد، چنان‌که ظاهر آیه هم همین است.

---

۱. نساء، ۱۲۵.

۲. آل عمران، ۱۹.

۳. آل عمران، ۸۵.

و مثل آیه:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ  
لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>۱</sup>

«او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق  
فرستاد، تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنای اخیر (یعنی آنچه از جانب خدا نازل شده و مطلق  
برنامه‌های اعتقادی و عملی اگرچه از جانب خدا نباشد) در این آیه  
آمده است:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾<sup>۲</sup>

«دین شما از آن شما و دین من از آن من».

که خطاب رسول خدا ﷺ به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می‌شود، قصد  
شده است، این آیه از سوره شوری است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي  
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ  
وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾<sup>۳</sup>

۱. توبه، ۳۳؛ صف، ۹.

۲. کافرون، ۶.

۳. شوری، ۱۳.

«خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد،  
حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش  
کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و  
موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا  
را برپا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».







بخش دوم:

تفسیر دعا



## تفسیر دعا

خدایا خودت را به من بشناسان؛ که اگر خودت را به من شناسانی، پیغمبرت را نمی‌شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان؛ که اگر پیغمبرت را به من شناسانی، حجّت تو را نمی‌شناسم.

خدایا حجّت خودت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من شناسانی، از دینم گمراه می‌گردم.

چون دعای شریف متضمّن سه جمله است، هریک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می‌نماییم.

### جمله اوّل:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ

لَمْ أَعْرِفْ نَيْبِكَ»<sup>۱</sup>.

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۴۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴۶.

## شرح و تفسیر:

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال اوست که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و به حسب مراتب آثار آن در اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد. در حدیث است از رسول خدا ﷺ که فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ، مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطَّنَهُ مِنَ

الطَّعَامِ وَعَنَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ»<sup>۱</sup>

«هرکس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیادتیر از مقدار لازم) منع می‌نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می‌اندازد».

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خداشناسی است. هرچه معرفت کامل‌تر باشد، این صفات نیز در انسان کامل‌تر می‌شود. محبت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی‌ترین مقامات است، محصول معرفت است؛ زیرا انسان هرکس و هرچیزی را که دوست می‌دارد، برای این است که او را به کمالات از کمالات متصف می‌داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبا را برای جمال

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۷؛ صدوق، الامالی، ص ۳۸۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

و زیبایی‌اش، قادر و توانا را برای قدرت و توانایی‌اش و رحیم را برای رحمت و مهربانی‌اش، و خلاصه هرکس را که دوست می‌دارد، برای این است که او را دارای وصفی از کمال می‌شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و برحسب این فطرت، وقتی به خدا معرفت پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هرچه را به او تعلق دارد، از آن جهت که وابسته به اوست، دوست می‌دارد و دعایش این دعا می‌شود.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ

عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى حُبِّكَ»؛

«خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی

هرکس که تو را دوست می‌دارد و دوستی هر عملی

که مرا به دوستی تو می‌رساند».

و در مناجاتش با خدا، او را این‌گونه توصیف می‌نماید:

«أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى

لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ»؛<sup>۱</sup>

«تویی آنکه بیگانگان را از دل‌های دوستانت می‌بری

تا غیر از تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو

پناه نبرند».

حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد؛ چون اگر آثار آن نباشد، از عدم اثر پی به عدم مؤثر می‌بریم. و از جمله علایم معرفت، شوق به عبادت و دعا و مناجات و خلوت با حضرت قاضی الحاجات و انجام تکالیف و فرایض است که در عارف به خدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت باید وجود داشته باشد. بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهدات دینی و التزامات اسلامی افراد معلوم می‌شود. هرچند طریق معرفت صاحبان مراتب، مشاهده آثار و مصنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شرکت دارند؛ از انبیا تا افراد عادی، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتَ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾؛

«و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را

ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگرچه همه سالک این راه می‌باشند اما سلوک و وصولشان به مقصود بر حسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام به ملکوت آسمان‌ها و زمین و طلوع و غروب کواکب بر وجود خدا استدلال نمود، دیگران

هم استدلال می‌نمایند؛ اما بعضی معرفتشان چنان ضعیف است که در کمترین ابتلا و فشاری که بر آنها وارد شود، به هرکسی ملتجی می‌شوند و در برابر هرکس تضرع و تذلل می‌نمایند؛ ولی ابراهیم خلیل علیه السلام چنان در اوج ایمان قرار گرفته بود و علم ثابت و یقین جازم داشت که وقتی او را با منجنیق به سوی آتش انداخته بودند جبرئیل امین به او گفت: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟ آیا حاجتی داری؟». فرمود: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ به تو حاجتی ندارم».<sup>۱</sup>

این اظهار بی‌نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجا او به خدا برای معرفتش به خدا و صفات کمالی او بود. او ماسوای خدا را به خدای تعالی نیازمند و مغلوب و مقهور او می‌دانست، لذا اظهار نیاز به غیرخدا در آن حالت بسیار حساس و خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجه داشت که در این دعا، چون مقام، مقام دعا و توجه به حق و مسئلت حاجت است، مسلم است که دعاکننده بی‌معرفت نیست. بنابراین مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقای بر آن و درخواست توفیق در نگهداری آن است؛ نظیر آنچه در

---

۱. طبری، جامع‌البیان، ج ۱۷، ص ۳۴؛ ابوالفتوح رازی، روض‌الجنان، ج ۱۳، ص ۲۴۵؛ ج ۱۸، ص ۱۹۱؛ سیوطی، الدرالمثور، ج ۴، ص ۳۲۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵ - ۱۵۶.

تفسیر آیه کریمه: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۱</sup> فرموده‌اند: «أَيُّ تَبْتِنَا عَلَي الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ»<sup>۲</sup>.

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه‌ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقا به مراتب بالاتر از آن را باید وجهه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می‌شود، این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند؛ زیرا هرچند انسان به هرچه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می‌باشد؛ چون همان شیء دلالت‌کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه‌های دلایل بی‌شمار اوست، او آفریده است، و انسان هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است. با این حال، مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می‌شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و خشوع حاصل می‌گردد و شخص عارف از این نوع عرفان اشراقی ذوق می‌کند و به وجد می‌آید. بنابراین، مقصود دعاکننده این نیست که معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلایل نشناخته‌ام؛ بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به

۱. حمد، ۶ «ما را به راه راست هدایت کن».

۲. حقی بروسوی، روح‌البیان، ج ۸، ص ۵۱۰.



من بشناسان و این معرفت مانند نورانیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هرکس آن را دارا شد، سخت در نگهداری آن مراقبت می‌نماید. ما همه‌چیز را به خدا شناخته‌ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان و همه‌چیز و همه‌کس را شناخته‌ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ‌چیز را نمی‌شناختیم و اگر او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلایل را برای اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی‌شد.

پس چنان‌که صحیح است بگوییم:

«عَرَفْتُ اللَّهَ بِالْأَشْيَاءِ»؛

«شناختم خدا را به اشیا».

صحیح است که بگوییم:

«بِاللَّهِ عَرَفْتُ الْأَشْيَاءَ»؛

«به خدا شناختم اشیا را».

و این هم ممکن است معنایی از ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۱</sup> باشد؛ زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا، اشیا را می‌شناسیم؛ مثل اینکه در اول، از خدا به‌سوی خلق سفر کرده باشیم - هرچند برخی به مبدأ سفر توجه ندارند - و سپس از خلق به‌سوی خلق سفر می‌نماییم.

---

۱ بقره، ۱۵۶. «ما از آن خداییم و به‌سوی او بازمی‌گردیم!».

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف خدا را اظهر اشیا می‌داند؛ بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می‌یابد. لذا در دعای عرفه است:

«كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ  
إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَبْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى  
يَكُونَهُ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟ مَتَى غِبتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى  
دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ  
الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟ عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً،  
وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَيْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً»<sup>۱</sup>  
«چگونه استدلال می‌شود بر تو به چیزی که آن در  
وجود و هستی محتاج به سوی توست؟ آیا هست  
برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟ چه  
هنگام پنهانی تو تا نیازمند باشی به دلیلی که بر تو  
دلالت کند؟ و چه زمان دوری تو تا آثار بوده باشند  
که برسانند به سوی تو؟ کور باد (یا کور گردیده  
است) چشمی که ندیده است تو را و حال آنکه  
همواره بر او رقیب و نگهبانی، و زیان کرده است  
کالای بنده ای که برای او از دوستی خودت بهره  
و نصیبی قرار ندادی».

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

حقّ حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلق، چه چیز از تو ظاهرتر می‌باشد که تو را به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار تویی، باطن و پنهان هم تویی.

ظهور جمله اشیا به نور است	چگونه نور از آنها در ظهور است
به نور شمع کی خورشید تابان	کند پیدا کسی اندر بیابان
برم من از مؤثر پی به آثار	به ظاهر گرچه برعکس است این کار
اگر برهان لَمّی جلوه‌گر شد	نباید بهر آنی خون جگر شد
تصوّر را در اینجا چون گذر نیست	به جز لفظ اَنّی و لَمّی دیگر چیست <sup>۱</sup>

اگر گفته شود: با اینکه خدا اظهر اشیا است؛ بلکه ظاهر حقیقی و بالذات اوست، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟ پاسخ این است که: این خفا عکس‌العمل ظهور است و این پنهانی از فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی است.

دوست نزدیک تر از من به من است	وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست	در کنار من و من مهجورم

به‌طور مثال گفته‌اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانایی رفتند و به او گفتند همیشه می‌شنویم که به ما می‌گویند: حیات شما از آب است، آب را به

---

۱. از کتاب **کنج دانش**، مرحوم آیت‌الله ملا محمدجواد صافی گلپایگانی رحمته‌الله علیه (والد نگارنده).

ما بنمایان. آن ماهی جواب داد: شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من آب را به شما نشان دهم.

جهت دیگر که این‌گونه خفا و نهانی را موجب می‌شود، این است که هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می‌گردد؛ «تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»؛ مثلاً روشنایی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و صحت و تندرستی به بیماری شناخته می‌شوند؛ اما اگر چیزی را ضد نباشد، شناسایی او بر بسیاری پنهان می‌ماند و چون خدا را ضدی نیست، هیچ‌گاه جهان بی‌خدا نبوده و نخواهد بود، لذا اثر فیض خدا در پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می‌ماند و کمال ظهور موجب خفا می‌گردد.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد      آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود      طلب از گم‌شدگان لب دریا می‌کرد  
بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود      او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفت‌الله که به‌طور فشرده بیان می‌شود، این است که معرفت‌الله در مرتبه‌ای که خود حاوی مراتب زیاد است، عبارت است از: سلب نعوت و صفاتی که ذات باری تعالی از آن منزّه است، مثل جهل و عجز و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود و وجوب و قیوم و عالم و قادر و حیّ و سمیع و بصیر است که

این صفات همه از صفات وجودی است و حق - عزّ اسمه - به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می‌شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود؛ بلکه باید به صفات وجودی که حقّ به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلاً یکی از صفات خدا علم است که به آن اتصاف دارد و معنای علم او به اشیا عدم جهل نیست، یا موجودیت یا وجوب وجود او و قدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی‌باشد؛ بلکه معنای تمام این صفات، اتصاف ذات مقدّس باری تعالی به آنهاست. و خلاصه آنکه: صفات وجودی باری تعالی همه موجود به وجود واحدند و به عین وجود ذات مقدّس او موجودند و ذات او وجود است و علم است و قدرت و حیات است و او موجود و عالم و قادر و حیّ است. و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»؛<sup>۱</sup>

«کمال اخلاص برای خدا، نفی صفات از اوست».

منافات ندارد؛ زیرا مراد از نفی صفات در این کلام معجز نظام، نفی صفاتی است که به وجود زاید بر ذات موصوف به آنها متصف می‌گردد، مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صفات خداوند سبحان عین ذات او و ذات او صفات او و صفات او ذات

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱ (ج ۱، ص ۱۵).

اوست، نه اینکه ذات شیئی باشد و صفت شیء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكِ كُلِّهِ عُلُوًّا كَبِيرًا».

### نتیجه:

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که درخواست و مسئلت معرفت از خدا در این دعای شریف یا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حق است که:

﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾؛

«پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی، قلوب ما را

به باطل منحرف نکن.»

و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

﴿يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾؛<sup>۲</sup>

«خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت

پایدار می‌دارد.»

به مؤمنین وعده داده است، با مسئلت معرفت کامل‌تر و درجات بالاتر است که همواره باید عارف سالک در مقام آن باشد و از اینکه روزی بر او بگذرد و در معرفت ترقی نکند و گرفتار حال خطرناک و قوف شود پرهیزد

۱. آل عمران، ۸

۲. ابراهیم، ۲۷.

و با درخواست عنایت خاص و تجلیات<sup>۱</sup> است که در اثر شدت خلوص و کثرت توجه و عبادت و دعا و توسل به ذوات مقدّس پیغمبر ﷺ و اهل بیت معصومین آن حضرت ﷺ حاصل می‌شود. چنان‌که از حدیث:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ

مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»؛<sup>۲</sup>

«هرکس چهل روز عملش را برای خدا خالص کند،

خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش

جاری می‌کند».

استفاده می‌شود، اخلاص تا چهل روز موجب می‌شود که چشمه‌های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود. بدیهی است حفظ اخلاص در ظرف چهل روز، به‌خصوص به این نحو که اعمال و رفتار انسان به دواعی الهی و ممدوح صادر شود، کار همه‌کس نبوده و بسیار دشوار است؛ ولی اگر کسی به آن موفق شود، حصول این درجه برای او به‌هیچ‌وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

---

۱. راغب اصفهانی می‌گوید: تجلّی‌گاه به ذات است، مثل ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾ (شمس، ۳). و گاه به امر و فعل است، مثل ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ﴾ (اعراف، ۱۴۳). راغب اصفهانی، مفردات، ص ۹۶. بنابراین تجلّی به ذات نسبت به خدا به این نحو که ذات او منکشف و جلی شود، محال است؛ اما به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود، صحیح است.

۲. ابن‌فهد حلی، عدّة‌الداعی، ص ۲۱۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

و مخفی نماند که معرفه‌الله با معرفت پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام و ثبات بر آن و افزایش و کمال آن ارتباط دارد. بدیهی است که معرفت پیغمبر بدون معرفت خدا حاصل نمی‌شود و شناخت او که واسطه بین خدا و خلق است، بدون معرفت خدا امکان حصول ندارد. و ازسوی دیگر، هرچه معرفت خدا افزایش یابد و شخص عارف در عظمت الهی مستغرق گردد، عظمت مقام نبوت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می‌کند و در برابر مقام خلافت «الله» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه‌تر رفتار می‌نماید. لذا به‌طورقطع می‌توان گفت: چنان‌که ولی‌الله اعظم علیه‌السلام عظمت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ادراک می‌نمود و در برابر آن حضرت متواضع و تسلیم و فرمان‌بر بود، احدی از صحابه ادراک نمی‌کرد. آری، علی علیه‌السلام در جنب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود را فانی می‌دید و بی‌چون‌وچرا هر فرمانی را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌داد، اجرا می‌کرد؛ لذا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برحسب روایتی فرمود: «اگر آسمان و زمین در کفهای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت»<sup>۱</sup>.

۱. مغربی، شرح‌الاجبار، ج ۲، ص ۳۲۲؛ طوسی، الامالی، ص ۲۳۸، ۵۷۵ - ۵۷۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۱؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب علی بن ابی‌طالب، ج ۲، ص ۱۹۱.



اما دیگران بالخصوص آنهایی که پیراهن خلافت را به غیرحق در بر کردند، در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خودسری اظهار می نمودند<sup>۱</sup> و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا ﷺ که همه به امر خدا انجام می شد، در جریان صلح حدیبیه<sup>۲</sup> و موارد دیگر مخالفت می کردند و خودرأیی نشان می دادند و تا آنجا نفاق خود را برملا ساختند که در مرض موت پیامبر خدا، وقتی آن حضرت خواست کتباً وصیت فرماید، مانع شدند و بی شرمانه به رسول خدا ﷺ جسارت کرده و نسبت هذیان گویی به آن حضرت دادند.<sup>۳</sup>

به عکس هرچه در زندگی علی علیه السلام بررسی می نمایم و هرچه مطالعه می کنیم، غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوت محمدی، چیزی نمی بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا ﷺ این بود:

### با وجودت ز من آواز نیاید که منم

یکی از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در کنار وجود رسول الله ﷺ که بسیاری از آن غفلت دارند این است که: با اینکه وجود

---

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۲۵؛ بیهقی، معرفة السنن والآثار، ج ۵، ص ۳۴۵؛ ابن عبدالبر، الاستذکار، ج ۴، ص ۹۵؛ ج ۵، ص ۵۰۵؛ همو، التمهید، ج ۸، ص ۳۵۵؛ ج ۱۰، ص ۱۱۴.  
۲. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۲۱۲؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۵۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۴، ص ۲۲۷؛ فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج ۵، ص ۳۵.  
۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۲۷؛ بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ ج ۸، ص ۱۶۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶؛ طبری امامی، المسترشد، ص ۶۸۱ - ۶۸۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲.

علی علیه السلام سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمه‌های علوم و معارف از او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی، عالی‌ترین و کامل‌ترین مبادی و برنامه‌ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره‌ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، بیاناتش در رشته‌های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن و کلامی در این رشته‌ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می‌شد. او سزاوار نمی‌دید و شاید دور از ادب می‌دانست که با وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیرمتناهی خود را عرضه نماید.

در آن محیط که زبان وحی؛ یعنی زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل‌تر است. آنجا که او باشد، باید او سخن بگویند و آنجا که او سخن گویند، همه باید گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر خدا و تو و نشناخت تو را مگر خدا و من»<sup>۱</sup>.

۱. حلی، المحاضر، ص ۷۸، ۲۸۵؛ حسینی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهره، ص ۱۴۵، ۲۲۷؛ بحرانی، مدینه معجز الائمة الاثنی عشر صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۴۳۹.

## جمله دوم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ  
لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ».

به‌طورکلی شکی نیست که معرفت نبوت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامه است؛ یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (برحسب قاعده لطف و به مقتضای ربانیت و رحمانیت و هادویت و فیاضیت و برای اتمام حجّت بر بندگان، اینکه نقض غرض از آفرینش انسان پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمایی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجّت باشد، از جانب خدا و به‌وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدم می‌باشد، چنان‌که معرفت نبوت و رسالت خاصّه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است؛ یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خُلق عظیم حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ، پیغمبر و رسول خداست، بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن حضرت مقدم است، و چنان‌که کسی معرفت به نبوت عامه نداشته باشد، معرفت به امامت عامه که مترتب بر آن است، حاصل نخواهد شد.

همچنین اگر معرفت به نبوت خاصه و اینکه شخص حضرت

خاتم الانبیا ﷺ پیغمبر است، پیدا نکرده باشد، معرفت خلفا و اوصیا و اولیای امور بعد از آن حضرت، بی مفهوم و غیر قابل تصور است. با این همه، در این دعا، مقصود از نبی در جمله اوّل و رسول در این جمله، شخص حضرت رسول اکرم محمد مصطفی ﷺ است، چنان که مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیا، امام عصر علیّه است. چنان که در شرح جمله اوّل توضیح داده شد، دعاکننده به نبوت رسالت رسول اعظم ﷺ و ولایت حضرت حجة بن الحسن علیهما معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسئلت ثبات و بقای بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می خواهد که خودش به مقتضای «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ (كُلُّهَا) بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُصَرِّفُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»<sup>۱</sup> و «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ»<sup>۲</sup> نسبت به مقامات رسول اکرم ﷺ در قلب او معرفت القا فرماید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است، کمترین مراتب آن این است که او را در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی

۱. سید مرتضی، امالی، ج ۲، ص ۲؛ همو، تنزیه الانبیا، ص ۱۷۴؛ نیز ر.ک: احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۱۶۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۸، ص ۵۱. «دل های اولاد آدم همگی میان دو انگشت از انگشتان خداست آن گونه که بخواید آنها را حال به حال می کند».

۲. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۶۷؛ فیض کاشانی، الحق المبین، ص ۵. «علم نوری است که خداوند آن را در دل هر کس بخواید می اندازد».

خدا بین خالق و خلق واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بداند.

مراتب بعدی معرفت این است که: آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیا و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خلق و صاحب مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک‌تر از هر مخلوق خدا بداند به حدّی که جبرئیل نیز در لیلۃ المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازماند، که گفت:

«لَيْسَ لِي أَنْ أُجَوِّزَ هَذَا الْمَقَامَ (الْمَكَانَ)»<sup>۱</sup>

«برای من گذشتن (و پیش‌رفتن) از این مقام نیست.»

و از آن حضرت روایت است که فرمود:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»<sup>۲</sup>

چون گذشت احمد ز سدره مرصدش	و از مقام جبرئیل و از حدش
گفت: او را هین بیا اندر پیام	گفت رو رو که حریف تو نیام
باز گفتا: کز پیام آی و مایست	گفت: روزین پس مرا دستور نیست
گفت: بیرون زین حدّ ای خوش‌فرّ من	گر زنم پری بسوزد پرّ من

۱. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۳.

۲. صدوق، الامالی، ص ۴۳۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۵۶؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۷۳؛ حسینی کجوری، الخصائص الفاطمیة، ج ۱، ص ۵۹۷؛ ج ۲، ص ۱۲۳، ۲۳۶، ۶۰۸. «مرا با خدا وقتی است که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسلی در آن ننگند و جا ندارد.»

احمدار بگشاید آن پرّ جلیل  
فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَفِي خُلُقٍ  
وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمِسٌ  
دَعَا مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ  
محمد که ازل تا ابد هر چه هست  
به آرایش نام او نقش بست  
چراغی که انوار بینش از اوست  
فروع همه آفرینش از اوست

و بنابراین عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت؛ زیرا جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او خلافت می‌نماید، باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمراربخش دعوت و حرکت او باشد، و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور یا قیوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را نشناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر ﷺ و تأمل و تفکر در حالات و شئون و مقامات و مواقف آن حضرت و تلاش برای دریافت رسالت آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها به سعادات دنیوی و اخروی و مادی و معنوی است، برای افزایش و گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای تکمیل و تقویت معرفت‌الله لازم، و مطلبی است که سالک الی‌الله و طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

## جمله سوم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ  
صَلَّيْتُ عَنْ دِينِي».

چنان‌که قبلاً بیان شد، «حجّت» بر دلیلی که به وسیله آن، بر طرف  
مقابل احتجاج می‌شود و سبب غلبه بر او می‌گردد، اطلاق می‌شود.  
چنان‌که در تفسیر آیه شریفه:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾؛

روایت شده است: روز قیامت خداوند به بنده‌اش می‌گوید: «عَبْدِي  
أَكُنْتَ عَالِمًا؛ بِنْدَةٌ مِنْ آيَا عَالَمٍ بُوَدِي؟»، اگر گفت: بله، به او می‌گوید:  
«أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟؛ چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟»؛ و اگر  
بگوید نمی‌دانستم، به او گفته می‌شود: «أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؛ چرا  
نیاموختی که عمل کنی؟».<sup>۲</sup>

و این حجّت بالغه است، و همچنین به همه مخلوقات از موجودات  
نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشم‌های مسلح به  
وسایلی مثل میکروسکوپ و تلسکوپ دیده می‌شوند و موجودات

---

۱. انعام، ۱۴۹. «بگو: دلیل رسا (و قاطع) برای خداست (دلیلی که برای هیچ‌کس بهانه‌ای باقی  
نمی‌گذارد)»

۲. مفید، الامالی، ص ۲۲۸؛ طوسی، الامالی، ص ۹؛ فیض کاشانی، تفسیرالصادق، ج ۲، ص ۱۶۹؛  
مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹.

کوچک و بزرگی که با چشم دیده می‌شوند، حجت گفته می‌شود؛ چون اولاً به همه آنها و حرکات و نظاماتی که دارند، بر وجود خدا و وجود هدف در خلقت این عالم استدلال می‌شود.

وَلِلَّهِ فِي كُلِّ تَحْرِيكِهِ  
وَفِي كُلِّ تَسْكِينِهِ شَاهِدٌ  
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ  
تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ<sup>۱</sup>

ثانیاً، خدا بر هر کدام از بندگانش که برحسب حکمت لازم باشد، به کل این عالم و اجزای آن احتجاج می‌نماید و به وسیله انسان هم بر خود انسان احتجاج می‌فرماید، چنان‌که در حدیث است:

«الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»<sup>۲</sup>.

با این حال، اطلاق حجت مثل امام، به‌طور مطلق بر ائمه معصومین علیهم‌السلام در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات و کلمات علما و اشعار شعرای شیعه به حدی شده است که وقتی به‌طور مطلق حجت و امام گفته می‌شود، ائمه معصومین علیهم‌السلام از آن به ذهن متبادر می‌گردد و گاه هم از آن اعم از امام و نبی اراده می‌شود، چنان‌که در احادیثی که

۱. ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۵۱؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۶. «برای خدا در هر حرکت دانش و در هر سکون آرامش بخشیدنش گواهی است؛ پس در هر چیزی برای او نشانه‌ای است که دلالت می‌کند بر اینکه او یگانه است».

۲. فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج ۱، ص ۹۲. «صورت انسان و ساختمان وجودش بزرگ‌ترین دلیل برای خلق او و بندگان می‌باشد».



دلالّت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند، همین معنا مراد است.

مثل این حدیث که ثقة الاسلام کلینی رضی الله عنه به سند خود از حضرت امام صادق رضی الله عنه روایت نموده است:

«قَالَ: مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يَعْرِفُ

الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُوا النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

«زمین هیچ‌گاه نخواهد ماند مگر آنکه در آن از برای خدا حجتی است که حلال و حرام را می‌شناسد و مردم را به سوی راه خدا می‌خواند».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ

عَادِلٍ»<sup>۲</sup>

«به تحقیق که خدا جلیل‌تر و عظیم‌تر است از اینکه زمین را بدون امام عادل بگذارد».

و نیز در *الکافی* از حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایت است که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ

عَلَى خَلْقِكَ»<sup>۳</sup>

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۸؛ صدوق، *کمال‌الدین*، ص ۲۲۹؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۳، ص ۴۲.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۸.

«خدایا به تحقیق که تو خالی نمی‌گذاری زمینت را از  
حجتی از طرف تو بر خلقت».

و نیز از حضرت امام صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمًا إِنَّ زَادَ  
الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّاهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَتَمُّوا لَهُمْ»؛<sup>۱</sup>  
«به تحقیق که زمین خالی نخواهد ماند مگر آنکه در  
آن امامی باشد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیاد  
نمایند ایشان را برگرداند و اگر چیزی را کم کنند، از  
برای ایشان تمام کند».

و اخبار معتبر در این معنا بسیار است، حتی در این احادیث است  
که: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجت  
و امام بر دیگری خواهد بود.<sup>۲</sup> از جمله نصوصی که دلالت دارد بر اینکه  
زمین هیچ زمانی خالی از وجود حجت و امام نیست، این فقره از  
دعای چهل و هفتم صحیفه سجادیه است:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ  
عَلَمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ  
بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الدَّرْبَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَأَفْتَرَضْتَ  
طَاعَتَهُ وَحَدَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِسَالِ أَوْامِرِهِ،

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹ - ۱۸۰؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱،  
ص ۱۹۷؛ همو، کمال الدین، ص ۲۰۳، ۲۳۰، ۲۳۳.

وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلَّا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمًا، وَلَا يَتَأَخَّرَ  
عَنْهُ مُتَأَخِّرًا، فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِنِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ  
وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبِهَاءُ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

«خدايا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمان به  
امامی تأیید کردی که او را علامتی برای بندگان  
برپا و نصب کردی (که گمراه نگردند، و گمشدگان به  
آن راه یابند) و نشانی باشد در شهرهای تو (تا مردم  
در هنگام اشتباه حق و باطل و کاوش از حق به او  
رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسمان او را به ریسمان  
خودت متصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به  
خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار  
دادی) و او را وسیله‌ای به سوی رضوان و خشنودی  
خودت قرار دادی. و طاعت او را واجب گردانیدی و از  
معصیت او تحذیر کردی و به امثال او امر او  
و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم  
و پیشروی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متأخر  
و عقب‌مانده‌ای از او عقب نماند و متأخر نگردد (یعنی  
برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر  
آنچه او امر می‌کند و هدایت می‌نماید، چیزی بیفزاید  
یا از آن چیزی کم کند). پس او (یعنی امام)  
مستمک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت  
به سوی راه راست، از انحراف و افتادن در افراط  
و تفریط مانع می‌شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷ (ص ۲۵۵)؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۹۲؛ کفعمی، المصباح، ص ۶۷۴

مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه‌ها به او ملتجی می‌شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هر کس را که به او تمسک بجوید و به او اقتدا بنماید، نجات می‌دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است)».

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد، اگر مقصود از دین در کلمه «دینک» دعوتی باشد که تمام انبیا به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی، امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین اوست، از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود این است که در هر عصر و زمان، دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خداست، مؤید می‌باشد.

مخفی نماند از این بیانات و ارشاداتی که در احادیث و ادعیه است، نیاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصر و زمان معلوم می‌شود؛ زیرا شرح و بیان نواحی مختلف دین، آن هم دینی مثل دین اسلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنت و دقایق مسائل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیربشر مؤید عندالله مکشوف باشد. پس باید بین امت در هر عصر، شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هرگونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنان‌که احادیث متواتر مثل حدیث متواتر ثقلین نیز بر این معنا

دلالت دارد و حضرت زین العابدین علیه السلام بیانی طولانی دارند که ابن حجر هیتمی از آن حضرت نقل می‌نماید و در ضمن آن به این نکته لطیف اشاره می‌فرماید که: اگر اهل بیت (که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آنها ارجاع فرمود) نباشند و هدایت‌ها و ارشادات آنها حجت نباشد، پس هدایت چه کسی و چه مقامی در اختلافاتی که بین امت در مسائل اسلامی پیدا می‌شود، حجت خواهد بود؟<sup>۱</sup>

به‌طور مثال، در تفسیر قرآن سؤال می‌کنیم که در تفسیر آیات، بین مفسرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه:

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ﴾<sup>۲</sup>  
«پیروی کردند آنچه را که شیاطین می‌گفتند».

در سوره بقره، بر حسب شمارش، بعضی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می‌شود، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است. آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد، کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می‌توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد، می‌توان اعتماد کرد.

۱. هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۲.

۲. بقره، ۱۰۲.

ناگفته نماند: یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه‌های شرع را قابل قبول و خردپسند می‌نماید، همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و آلا هر عاقلی می‌داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و توضیح آنها به‌طور تفصیل در ظرف بیست‌وسه سال برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه مزاحمت، موانع، درگیری‌ها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگرچه دین اکمال شده و همه‌چیز تبلیغ شده است؛ اما شرح و بیان آن بر عهده ائمه علیهم السلام گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر، آیه «اکمال دین»<sup>۱</sup> نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که همه آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقایق آنها ابلاغ شده باشد؛ بلکه به این جهت که شخصی که به هر آنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه‌جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود، مقصود ما از این بیان، این نیست که دین ناقص بوده و به وسیله امامان علیهم السلام کامل گردیده است، حاشا و کلاً؛ بلکه مقصود این

است که: تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شد، به امر خدا از سوی پیغمبر بر عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنان که هر نسلی باید آنچه را که از دین می‌داند، به نسل بعد منتقل سازد و ابلاغ نماید، همان طور که ابلاغ دین به تمام مردم عصرهای آینده و تمام مردم عصر بعثت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ میسر نبود، همین طور ابلاغ همه احکام و تفصیل و مسائلی که مربوط به اختلاف و استفاده از کتاب و سنت به مرور زمان پیش می‌آید، در همان عصر بعثت میسر نبود، لذا برحسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیر و سرگردانی نجات بدهند.

و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود، لذا با ابلاغ ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم ﷺ در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هرچه را از وحی خدا متحمل شد یا مستقیماً به امت رسانید - مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسیاری از فروع دین - و یا به علی رضی الله عنه ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در مناسبات مقتضی و هنگام مراجعه امت و یا نیاز آنها بیان کرده و شرح و تفسیر نمایند و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خدایند همین است، چنان که یکی از معانی

اینکه حجت خدایند نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن‌کننده راه و علامت برای عباد و روشنی‌بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل صاحب *ریاض‌السالکین (شرح صحیفه سجادیه)* در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنای حجت است، اصل فقره‌ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان به‌طور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می‌نماییم.

این فقره دعا نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ  
لِأَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَحَفَظَةَ دِينِكَ،  
وَخُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَحُجَجَكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ،  
وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَالذَّنَسِ تَطْهِيراً يَارَادَتِكَ،  
وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ، وَالْمَسْلُوكَ إِلَى جَنَّتِكَ».

عالم یادشده، که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه‌اش یکی از بهترین کتاب‌هایی است که علمای اسلام تألیف کرده‌اند و سزاوار است عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در شرح این بند از دعای عرفه، پس از اینکه فرموده است: مراد از «اطائب اهل بیت» «اهل کساء و سایر ائمه معصومین علیهم‌السلام» می‌باشند<sup>۱</sup> و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه

۱. مدنی شیرازی، ریاض‌السالکین، ج ۶ ص ۳۷۱ - ۳۸۷.



«اطائب» به «اهلبیت علیهم‌السلام» یا اضافه صفت به موصوف است یا بیان است می‌فرماید:

امام علیه‌السلام در اینجا برای اطائب اهل‌بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان بر ایشان است. سپس این هفت صفت را برشمرده که ما نیز به‌طور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می‌نماییم.

صفت اولی این است که، خدای تعالی ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و هدایت خلق برگزید و برگشتش به این است که ریاست کامله عامّه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز، چون کلمه «امر» مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدایی و هر عملی که مشیة‌الله بر آن تعلق می‌گیرد، برگزیده است؛ خواه امر دین باشد یا دنیا.

صفت دوم این است که، آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن را از ضایع‌شدن و آلودگی به افکار باطل و اندیشه‌های شیطانی و نادرست حفظ نمایند، و چنان‌که هست و بایست به بندگان خدا تعلیم نمایند.<sup>۱</sup>

---

۱. مدنی شیرازی، ریاض‌السالکین، ج ۶ ص ۳۷۳.

صفت سوم اینکه، ایشان را حافظان و نگهبانان دین خود قرار داده است تا آن را از تبدیل و تحریف مصون بدارند.

صفت چهارم اینکه، آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

صفت پنجم این است که، آنها را حجّت‌های خود بر بندگانش قرار داده است که این معنا در اینجا مورد استناد و استفاده ما است.

در اینجا سید می‌فرماید: حجّت بر حسب لغت غلبه است و به‌طور مجاز یا حقیقت عرفی استعمال آن در بُرهان شایع گردیده است و در احادیث و عرف متشرّعه، اطلاق آن بر کسی که خدا او را برای دعوت خلق و دعوت انسان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

صفت ششم این است که، ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

صفت هفتم این است که، آنها را وسیله‌ای به سوی خود مقرر کرده است. و صفت هشتم این است که، آنها راه به سوی بهشت می‌باشند، پس هرکس به راه آنها رفت، نجات می‌یابد، چنان‌که مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد.<sup>۱</sup>

---

۱. مخفی‌نماند اگرچه در ابتدا، اوصاف را هفت مورد فرموده است؛ اما در مقام شرح و تفصیل به هشت رسانیده است فَرَسِدُ.

از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمه معصومین علیهم السلام به طور مطلق، در احادیث، اطلاق حجّة الله و امام شیوع دارد، و هنگامی که بدون قرینه گفته شوند، ائمه معصومین علیهم السلام به ذهن متبادر می شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجّة اللهی و خلیفة اللهی و ولایت و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنان که در حدیث است که از مؤمن سؤال می شود: آیا آزادی و برائت خود را (از آتش) گرفته ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده ای؟ پاسخ می دهد: بله.

آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می پرسد: آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می دهد: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس به او می گوید: راست گفتی. پس او را امان می دهد و بشارت می دهد به آنچه او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می شود، همچنان که از مؤمن سؤال شد و او جواب می دهد: نه. پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می دهد.<sup>۱</sup>

و مؤید این روایت، حدیثی است که شیعه و سنی از حضرت

---

۱. کوفی اهوازی، الزهد، ص ۸۲ - ۸۳؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۹۲ - ۴۹۴؛ بحرانی، مدینه معجز الائمة الاثنی عشر علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۰۹ - ۱۱۰؛ مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج ۵، ص ۴۷۳ - ۴۷۴.

رسول خدا ﷺ روایت نموده‌اند:

«لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلَيَّ الْجَوَازُ»<sup>۱</sup>؛  
 «احدی از صراط نمی‌گذرد مگر کسی که علی علیه السلام  
 برای او جواز عبور نوشته باشد».

### نتیجه:

آنچه تا اینجا بیان شد، شمه‌ای از شئون و مقامات حجّت‌های الهی؛ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام به‌طور فشرده و اشاره می‌باشد. و اما مراد از کلمه «حجّت» در این دعا، شخص اقدس قطب زمان و ولیّ دوران، حضرت امام دوازدهم حجة بن الحسن العسكري علیهما السلام می‌باشد؛ زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنان‌که مکرر تذکر داده شد، دعاکننده، مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجّت‌های خدا می‌باشد و در این دعا یا مسئلت معرفت کامل‌تر و مددهای عرفانی و غیبی بیشتر می‌نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی علیهما السلام را طلب می‌کند؛ زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و برحسب بعضی روایات، جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد، بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی‌مانند.

۱. طبری، ذخائرالعقبی، ص ۷۱؛ قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۲، ص ۱۶۲ - ۱۶۳.

آخرین نکته‌ای که در شرح دعای شریف به عرض می‌رسد، ارتباط ضلالت از دین با نشناختن حجت و امام است - که با مطالبی که در ضمن شرح جمله‌های دیگر بیان شد، کاملاً معلوم می‌شود - که یکی از فواید بزرگ نصب حجت و امام، منحرف‌نشدن مؤمنان از راه راست است که با وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هرکس او را مقتدا قرار دهد و از او تخلف نکند و پیشی نگیرد و از ارشادات و هدایت‌های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند، از دین گمراه می‌شود.

این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسک به امام علیه السلام، خصیصه‌ای است که در حدیث «ثقلین» و در احادیث دیگر بسیار به آن تصریح شده است و هریک از ائمه معصومین علیهم السلام در عصر خود، به آن بر سایر امت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامان علیهم السلام و علوم و معارفی که از آنها صادر شده و اصحاب و علمایی که در مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام تربیت شدند نیز ثابت نمود که این بزرگواران به علوم و فضایل اخلاقی و عملی که دارند، دارای این امتیازند و اهل بیت عنایات خاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است، دارند.

و از جمله، صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند، می‌توانید شمه‌ای را در **نهج البلاغه** مطالعه فرمایید. مانند اینکه در خطبه دوم می‌فرماید:

«هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي  
وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي»؛<sup>۱</sup>

«اهل بیت پیغمبر ﷺ اساس دین و ستون یقین هستند؛ به‌سوی ایشان بازگردانده می‌شود پیش‌افتاده (مفرط و از حدّ برون شده) و عقب‌مانده به ایشان ملحق می‌شود».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ مَثَلِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، إِذَا  
خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛<sup>۲</sup>

«آگاه باشید مثل آل محمد ﷺ مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غروب نماید، ستاره دیگری طلوع می‌کند».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ التُّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ  
الْمَلَائِكَةِ وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ وَيَبِيعُ الْحُكْمِ، نَاصِرُنَا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲ (ج ۱، ص ۳۰).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰ (ج ۱، ص ۱۹۴).

وَمُجِئْنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَعَدُونَا وَمُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ  
السُّطُورَةَ؛<sup>۱</sup>

«ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمدوشد  
فرشتگان و معدن های علم و چشمه های حکمتیم،  
یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما  
منتظر سخط است».

و در خطبه دیگر می فرماید: «به خدا سوگند به تحقیق، تبلیغ  
رسالات و اتمام وعده ها و تمام کلمات را تعلیم شدم و درهای حکم  
و روشنی امر (یعنی اینها شئونی است که اهل بیت علیهم السلام به آنها  
اختصاص دارند) نزد ما اهل بیت است».

اینها بعضی از شئونی است که به ائمه طاهرین علیهم السلام اختصاص  
دارد، سایر شئون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتاب های  
اهل سنت و تألیفات علمای شیعه مانند: مناقب آل ابی طالب  
ابن شهر آشوب، کشف الغممه اربلی و بحار الانوار مجلسی و مطالعه  
تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در  
تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است، معلوم و شناخته  
می شود. والله ولیّ التوفیق.

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (ج ۱، ص ۲۱۵).

## بحث کلی پیرامون دعا:

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ  
 إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي  
 سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾؛

«و خدای شما فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را  
 مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض  
 و سرکشی کنند، به زودی با خواری و ذلت وارد  
 دوزخ شوند».

یکی از بخش‌های مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط  
 را دارد، دعاست.

«دعا» چنان‌که بعضی از محققین فرموده‌اند، برحسب لغت به معنای  
 «ندا» است و برحسب عرف و اصطلاح، توجه به سوی خدا و طلب  
 رحمت از او به‌طور فقر و مسکنت و خضوع است، و بر سپاس  
 و ستایش و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا سپاس  
 و ستایش نیز نوعی درخواست و مسئلت عطا و موهبت است، چنان‌که  
 روایت شده: از عطا درباره‌ی معنای قول رسول خدا ﷺ در تفسیر این  
 خبر که حضرت فرمود:

﴿ خَيْرُ الدُّعَاءِ دُعَائِي وَدُعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، وَهُوَ:



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ  
الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ  
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup>

«بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن  
دعای (لا اله الا الله ... و هو على كل شيء قدير) می باشد».

سؤال شد. مقصود سؤال کننده این بود که در این جمله، اگر چه تهلیل  
و تسبیح و تمجید و تقدیس ذات مقدّس الوهیت است؛ امّا درخواست  
و مسئلتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول  
اکرم ﷺ برحسب این حدیث شریف، بر آن اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ این است که امیه بن صلت در مورد ابن جذعان می گوید:

إِذَا أَتَيْتُ عَلَيْكَ الْمَرْءَ يَوْمًا كَفَاهُ مِنْ تَعْرُضِهِ الشَّاءَ

وقتی مردی بر تو ثنا گفت، مدح و ثنایش، او را از

بیان حاجت کفایت می نماید.

آیا ابن جذعان می داند ثناخوان و مدّاح از ثنا و مدح او چه  
می خواهد و ربّ العالمین پروردگار جهانیان نمی داند که از ثنا و مدح  
و حمد و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟! پس به طریق اولی،  
خدا به مقصود بنده اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعا آگاه است.<sup>۲</sup>

نیاز به دعا و توجه به عالم غیب و قدرت لایزال و غیر مرئی و

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۵۶؛ مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۵۶؛ مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج ۱، ص ۲۲۵.

ماورای اسباب و مسببات ظاهری و مادی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسئلت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسلم است که در استفاده از این میل فطری، مثل سایر میل‌های فطری، چنان‌که می‌توان راه درست و صحیح را که منتهی به کمال و سیر صعودی و قوت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود، ممکن است در اثر جهل و اغوائت شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد، همان‌طور که غریزه میل به غذا اگر به‌طور صحیح اعمال نشود، در اثر سوءتغذیه، نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی‌شود؛ بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می‌سازد و شخص را در برابر فشارها و سختی‌های روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می‌شود.

دعا با تسلیم و رضا به قضای پروردگار منافات ندارد؛ بلکه عین تسلیم به حکم او و منبعث و برگرفته از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و مسببات ظاهری و غیرظاهری است که او به حکمت خود مقرر فرموده و با کل این امور، بندگان را به‌سوی صلاح

و سداد سوق داده و آنها را بین خوف و رجا قرار داده است. استعانت و کمک‌خواستن و دعا و توجه به خدا در هنگام ورود مصائب و نزول بلاها، از انسان بیشتر ظاهر می‌شود و با اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت، خدا را به یاد آورند؛ بلکه از اقرار به او خودداری می‌نمایند؛ ولی وقتی مبتلا شدند و دستشان از همه‌جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا می‌آورند.

چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا

مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُوٌّ دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿۱﴾

«ما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید

و دوری جست و هرگاه شرّ و بلایی به او روی آورد،

زبان به دعا گشود و اظهار عجز کرد».

دعا سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی‌ها و روبروشدن با جهالت‌ها و آزارهای قوم دعا می‌کردند و خدا را می‌خواندند.

یکی از دعا‌های مشهور رسول خدا ﷺ، دعایی است که اهل تاریخ و حدیث در ضمن نقلِ خارج‌شدن آن حضرت از مکه به طایف و برخورد با سفاهت و آزار اهل طائف روایت کرده‌اند.

اجمال حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت

## ابوطالب، قریش بر رسول خدا ﷺ گستاخ شدند و آن حضرت را

۱. ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود، تا او زنده بود از پیغمبر خدا ﷺ حمایت می‌کرد و مانع از تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و برخلاف آنچه بعضی وانمود می‌کنند که اسلام افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، کسی برای این افراد حسابی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایدای پیغمبر ﷺ بود، ابوطالب بود، و لذا بعد از وفات ابوطالب، باینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می‌شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش از آن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر ﷺ به جسارت‌هایی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند، دست یازیدند، حتی اینکه سفیهی از سفهای قریش خاک بر سر مقدس آن حضرت پاشید.

ابن اسحاق می‌گوید: وقتی این سفیه خاک بر سر مقدس رسول خدا ﷺ ریخت، پیغمبر به خانه برگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاک از سر مقدس او می‌شست و می‌گریست، پیغمبر ﷺ به او می‌فرمود: «گریه مکن دخترم! خدا از پدردت حمایت می‌کند». می‌فرمود: «قریش به من چیزی را که مکروه

و ناخوشم باشد نرساند، تا زمانی که ابوطالب درگذشت». ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۲۶.

آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر ﷺ بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی علیه السلام ترجیح می‌داد و هنگامی که مسلمین در شعب ابی‌طالب محصور بودند، شب‌ها خوابگاه پیغمبر ﷺ را تغییر می‌داد و فرزند دل‌بندش علی علیه السلام را به‌جای آن حضرت می‌خوابانید. این ابوطالب است که قصیده‌ای در مدح پیغمبر ﷺ و اعلام حمایت و دفاع از او دارد که مثل ابن‌کنین دمشقی در تاریخ خود می‌گوید: این قصیده‌ای است بزرگ که جداً رسا و بلیغ است و غیر از کسی که به او نسبت داده شده (یعنی ابوطالب) کسی دیگر توانایی گفتن آن را ندارد. این قصیده از «معلقات سبع» قوی‌تر و در ادای معنا بلیغ‌تر است. ابن‌کنین، البدایة و النهایه، ج ۳، ص ۵۷.

این حقیر اضافه می‌نمایم: پس از ابوطالب تا زمان ما نیز نظیر این قصیده گفته نشده. بر هر کس که مختصری از تاریخ اسلام را بدانند، هر چه مخفی بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فداکاری‌های این ابرمرد تاریخ و بزرگ شخصیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بطلّ اسلام و عالم اسلام و نفس رسول و سیف‌الله المسلول و خلیفه‌الله و ولیّ او علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ اما منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی‌امیه و کسانی که پس از پیغمبر ﷺ بر جهان اسلام مستولی شدند و نویسندگان و گویندگان مزدور آنها، به‌جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمان و آگاهی که در اسلام از آنها سابقه‌دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارج‌تر از طاعات و عبادات تمام امت است، گفتند: ابوطالب اسلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سال‌های سال بر منابری که با فداکاری‌های او برپا شده بود، سبّ و ناسزا گفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانستند روایاتی را که در فضیلت آن حضرت است، تضعیف و تأویل نمودند و در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

مورد اذیت‌هایی که در حیات ابوطالب سابقه نداشت، قرار دادند؛ لذا پیغمبر ﷺ از مکه به طائف رفت. در آنجا نیز از رسول خدا ﷺ با اذیت و آزار و بدرفتاری استقبال نمودند. در این موقع پیغمبر ﷺ خدا را به این دعای نویدبخش که حاکی از روح سرشار و ایمان و امید آن حضرت بود، خواند:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَهَوَانِي  
عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. أَنْتَ رَبُّ  
الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي إِلَى مَنْ تَكَلِّبُنِي؟ إِلَى بَعِيدٍ  
يَتَجَهَّمُنِي أَمْ إِلَى عَدُوِّ مَلَكَتَهُ أَمْرِي، إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ  
عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أُبَالِي، وَلَكِنْ عَافَيْتَكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي.  
أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ، وَصَلَحَ  
عَلَيْهَا أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَنْ أَنْ تَنْزِلَ (يَنْزِلَ) بِي  
غَضَبِكَ أَوْ يَجَلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ. لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى  
تَرْضَى، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»؛<sup>۱</sup>

«خدایا به‌سوی تو شکایت می‌نمایم ضعف نیروی و کمی چاره‌ام و آسان بودنم را بر مردم، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان! تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی! مرا به چه کسی وامی‌گذاری؟ آیا به دوری که با من به درستی روبرو شود؟ یا به

۱. ابن‌هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۲۸۶؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۸۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۲.

دشمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی. پس پاک ندارم؛ ولیکن عافیت تو وسعت دارنده تر است از برای من. پناه می‌برم به نور وجه تو که تاریکی‌ها به نور آن روشنی یافت و امر دنیا و آخرت بر آن صالح گردید از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمایی، به سوی توست عذرخواهی و توبه تا راضی شوی، و حول و قوه‌ای نیست مگر برای تو».

همچنین حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام روز عاشورا را با کمال ثبات و استقامت؛ بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگ‌ترین مصائب جانکاه و شدایدی که تهمت‌ان تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن وادار سازد، استقبال کرد و دعا فرمود و بامداد آن روز، خدا را به این دعا خواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَيْتَ فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، ... كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضْعُفُ فِيهِ الْفؤَادُ وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَسْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ. أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»؛<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۲۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۷؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴.

«خدایا تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا همّ و اندوهی که دل از آن ضعیف می‌گردد و چاره در آن اندک می‌شود و دوست در آن شخص را وامی‌گذارد و دشمن در آن شماتت می‌نماید. عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجه من از ماسوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی. پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

مزیت دیگر دعا این است که، عین شعور و التفات و توجه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعاکننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود می‌باشد. و این خود یکی از شریف‌ترین حالات انسان است که خدای خود را که واجب‌الوجود و خالق و بی‌نیاز و توانا و دانای مطلق است، بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سَيِّدِي! أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ، وَأَنَا الْجَاهِلُ  
الَّذِي عَلَّمْتَهُ، وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْوَضِيعُ  
الَّذِي رَفَعْتَهُ، وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ، وَالْجَانِعُ  
الَّذِي أَشْبَعْتَهُ وَالْعَطْشَانُ الَّذِي أَرْوَيْتَهُ، وَأَنَا الْعَارِ

الَّذِي كَسَوْتَهُ، وَأَنَا الْفَقِيرُ الَّذِي أَعْنَيْتُهُ؛<sup>۱</sup>

«آقای من! من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی. و من آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی. و من آن گمشده‌ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی. و من آن گرسنه‌ام که تو او را سیر گرداندی. و من آن برهنه‌ام که تو او را پوشاندی. و من آن فقیرم که تو او را بی‌نیاز کردی.»

اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعا‌های صحیفه سجادیه و صحیفه علویه و سایر ادعیه که در کتاب‌های دعا، مثل *مصباح‌المتهجد* شیخ طوسی و *المصباح* کفعمی و کتاب‌های سید بن طاووس و کتاب دعا در *الکافی* و *بحارالانوار*، هرکدام نه فقط کتاب دعاست؛ بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی‌توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی را که در این دعاهاست، تشریح نمود. و نمی‌توان اوج

۱. طوسی، *مصباح‌المتهجد*، ص ۵۸۹؛ ابن طاووس، *اقبال‌الاعمال*، ج ۱، ص ۱۶۵؛ کفعمی، *المصباح*، ص ۵۹۴؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۹۵، ص ۸۷.



پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند دعا در همان خواستن حوایج شخصی دنیوی و درخواست آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می‌شود، غافل از آنند که حیوانات هم به زبان حال یا مقال - چنان‌که در داستان استسقای سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از استسقا و اکتفا به دعای مور نقل شده است - این درخواست‌ها و مسئلت‌ها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت‌کار را نیز مشمول بعضی الطاف خود فرماید.

هرچه انسان بیندیشد و هرچه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی‌دارد. با دعا و بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پرمخاطره می‌شود و خود را از ترس و بیم پاک می‌سازد و از آن پیروز و موقف بیرون می‌آید. دعا بر صفحه ناامیدی‌ها خط بطلان می‌کشد و سستی‌ها و خستگی‌ها را زایل می‌سازد.

در فضیلت دعا همین بس، که در حدیث است:

«الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»<sup>۱</sup>

«دعا مغز عبادت و پرستش خداست».

یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضا و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنابراین بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را فراهم می‌نماید و آنها را کنار نمی‌گذارد؛ بلکه آنها را به دقت جمع آوری می‌کند، همه‌چیز را از خدا می‌خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می‌طلبد.

ثروت اسلامی ما و به‌خصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است. اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد، مثل پیکر بی‌مغز و بی‌مخ می‌باشد.

و احتمال دارد معنا این باشد که، هر عبادتی بنمایید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسئلت از اوست و چون پیرامون دعا و شرایط استجابات و موانع آن و اوقات و حالات و فرصتهایی که امید و استجابات دعا در آن بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا شروع شود و در آغاز و پایان آن

---

۱. طبرانی، الدعاء، ص ۲۴؛ قطب راوندی، الدعوات، ص ۱۸؛ ابن‌فهد حلی، عدة‌الدعای، ص ۲۴؛ متقی هندی، کنز‌العمال، ص ۲، ص ۶۲؛ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۷، ص ۲۷ - ۲۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۰، ۳۰۲.

صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام فرستاده شود و دعاهای ماهها و ایام و لیالی متبرکه و ایام هفته و صبح و شام و برای قضای حوایج خاص و برنامه‌های دیگر آن دستورالعمل‌های آموزنده و معرفت‌بخش بسیار است و باید تفصیل آن را در کتاب‌های حدیث و دعا مطالعه نمود.

در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می‌رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره‌ای که در ابتدای این بیان، به دعای عالیة المضمین شد که شیخ اجل ابو عمرو عثمان بن سعید، نایب اول حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابوعلی محمد بن همام املا فرمود و امر کرد آن را بخواند و سید بن طاووس رحمته الله در **جمال الاسبوع** بعد از ذکر دعاهای وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، آن را ذکر کرده و فرموده است: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه خواندن این دعا را مهمل گذاری. پس به درستی که ما شناختیم آن را از فضل خداوند - جلّ جلاله - که ما را به آن مخصوص فرموده، پس به آن اعتماد کن. رساله را به این دعا خاتمه می‌دهیم، امید آنکه مؤمنان و منتظران ظهور موفور السرور آن قطب زمان و ولی دوران بر آن مداومت نمایند و این بنده گنهکار روسیاه و والدینم را از دعا فراموش نفرمایند.

**وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ صَلَّتْ عَنْ دِينِي. اللَّهُمَّ لَا تُمِتِّي مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً، وَلَا تُرِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لَوْلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ وُلاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى وَالَيْتُ وُلاةِ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ...»<sup>١</sup>

کتابنامه





## كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، الامام على بن ابي طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ق.
٤. الاستذكار، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م. ٤٦٣ق.)، تحقيق محمد سالم عطا، محمد على معوض، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠٠٠م.
٥. اعراب ثلاثين سورة من القرآن الكريم، ابن خالويه، حسين بن احمد (م. ٣٧٠ق.)، القاهرة، دارالكتب المصرية، ١٣٦٠ق.
٦. اعلام الورى باعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، ١٤١٧ق.
٧. اعلام الدين فى صفات المؤمنين، ديلمى، حسن بن ابي الحسن (م. قرن ٨)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث.
٨. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. ٦٦٤ق.)، تحقيق جواد قيومى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٤ق.

۹. *امالی*، سید مرتضی، علی بن حسین (م. ۴۳۶ق.)، تحقیق سید محمد نعلانی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۱۰. *الامالی*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۷ق.
۱۱. *الامالی*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق مؤسسه البعثة، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۱۲. *الامالی*، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق.)، تحقیق حسین استادولی، علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۳. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۴. *البدایة و النهایه*، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق.)، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۱۵. *تاریخ بغداد*، خطیب بغدادی، احمد بن علی (م. ۴۶۳ق.)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۱۶. *تاریخ مدینة دمشق*، ابن عساکر، علی بن حسن (م. ۵۷۱ق.)، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۷. *تاریخ الامم و الملوک*، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق.)، تحقیق گروهی از دانشمندان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۱۸. *تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*، حسینی استرآبادی، سید شرفالدین علی (م. ۹۶۵ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.



۱۹. **التحصين لاسرار ما زاد من اخبار كتاب اليقين**، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. ۶۶۴ق.)، تحقيق اسماعيل انصاری، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۳ق.
۲۰. **تحف العقول عن آل الرسول ﷺ**، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. قرن ۴)، تحقيق على اكبر غفاری، قم، نشر اسلامي، ۱۴۰۴ق.
۲۱. **تخميس قصيدة البرده**، بوصيري، محمد بن سعيد، تخميس حسن بن يحيى اعرجي، مجلة تراثنا، ش ۲۳، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ لاحياء التراث، ۱۴۱۱ق.
۲۲. **التفسير المنسوب الى الامام العسكري ﷺ**، تفسير منسوب به امام عسكري ﷺ، قم، مدرسة الامام المهدي ﷺ، ۱۴۰۹ق.
۲۳. **تفسير روح البيان**، حقي بروسوي، اسماعيل (م. ۱۳۷ق.)، بيروت، دارالفكر.
۲۴. **تفسير الصافي**، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ۱۰۹۱ق.)، تحقيق حسين اعلمی، تهران، مكتبة الصدر، ۱۴۱۶ق.
۲۵. **تفسير القمي**، قمي، علي بن ابراهيم (م. ۳۰۷ق.)، تحقيق سيد طيب موسوي جزائري، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۶. **تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة**، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، تحقيق رباني شيرازي، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ لاحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۲۷. **التمحيص**، اسكافي، محمد بن همام (م. ۳۳۶ق.)، قم، مدرسة الامام المهدي ﷺ، ۱۴۰۴ق.

۲۸. *التمهید*، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م. ۴۶۳ق.)، تحقیق مصطفیٰ علوی، محمد بکری، مغرب، وزارة عموم الاوقاف والشؤون الاسلامية، ۱۳۸۷ق.
۲۹. *تنزيه الانبياء*، سيد مرتضى، على بن حسين (م. ۴۳۶ق.)، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ق.
۳۰. *التوحيد*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهراني، قم، نشر اسلامي، ۱۳۹۸ق.
۳۱. *تهذيب الاحكام*، طوسي، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقيق سيد حسن موسوي خراسان، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۶۴ش.
۳۲. *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، تحقيق سيد محمد مهدي موسوي خراسان، قم، الشريف الرضي، ۱۳۶۸ش.
۳۴. *جامع البيان في تفسير القرآن*، طبري، محمد بن جرير (م. ۳۱۰ق.)، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳۴. *جمال الاسبوع*، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. ۶۶۴ق.)، تحقيق جواد قيومي، مؤسسة الآفاق، ۱۳۷۱ش.
۳۶. *الحق المبين في تحقيق كيفية التفقه في الدين*، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ۱۰۹۱ق.)، تحقيق سيد جلال الدين حسيني ارموي، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۹۰ق.
۳۷. *الخصائص الفاطمية*، كجوري، محمدباقر (م. ۱۳۱۳ق.)، تحقيق سيد على جمال اشرف حسيني، الشريف الرضي، ۱۳۸۰ش.

۳۸. *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، سیوطی، جلال الدین (م. ۹۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۳۹. *الدعاء*، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳ق.
۴۰. *دعائم الاسلام*، مغربی، قاضی نعمان بن محمد تمیمی (م. ۳۶۳ق.)، تحقیق آصف فیضی، القاهرة، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
۴۱. *الدعوات*، قطب راوندی، سعید بن هبة الله (م. ۵۷۳ق.)، قم، مدرسه الامام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
۴۲. *دیوان امام علی علیه السلام (سروده های منسوب به آن حضرت)*، گردآوری بیهقی کیدری (م. قرن ۶)، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۵ش.
۴۳. *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، طبری، احمد بن عبدالله (م. ۶۹۴ق.)، القاهرة، مكتبة القدسی، ۱۳۵۶ق.
۴۴. *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، آلوسی، سید محمود (م. ۱۲۷۰ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۴۵. *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (م. ۵۵۴ق.)، تحقیق یاحقی، ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
۴۶. *روضۃ الواعظین و بصیرۃ المتعظین*، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۵ش.

۴۷. *رياض السالكين فى شرح صحيفة سيد الساجدين* عليه السلام، مدنى شيرازى، سيد على خان بن احمد (م. ۱۱۲۰ ق.)، تحقيق سيد محسن حسيني امينى، قم، نشر اسلامى، ۱۴۱۵ ق.
۴۸. *الزهد*، كوفى اهوازى، حسين بن سعيد (م. قرن ۳)، تحقيق غلامرضا عرفانيان، قم، المطبعة العلمية، ۱۳۹۹ ق.
۴۹. *السيرة النبويه*، ابن هشام، عبدالملك حميرى (م. ۸ - ۲۱۳ ق.)، تحقيق محمد عبدالحميد، القاهرة، مكتبة محمد على صبيح و اولاده، ۱۳۸۳ ق.
۵۰. *شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار* عليهم السلام، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمى (م. ۳۶۳ ق.)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، نشر اسلامى، ۱۴۱۴ ق.
۵۱. *شرح الرضى على الكافيه*، رضى الدين استرآبادى، محمد بن حسن (م. ۶۸۶ ق.)، تحقيق يوسف حسن عمر، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۳۹۵ ش.
۵۲. *شواهد التنزيل*، حاكم حسانى، عبيدالله بن عبدالله (م. ۵۰۶ ق.)، تحقيق محمدباقر محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۱ ق.
۵۳. *صحيح مسلم*، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ ق.)، بيروت، دارالفكر.
۵۴. *صحيح البخارى*، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ۲۵۶ ق.)، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ ق.

۵۵. صحيفه سجاديه، الامام على بن الحسين عليه السلام (م. ۹۴ق.)، قم، نشر اسلامى، ۱۴۰۴ق.
۵۶. الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقه، هيتمى، احمد بن حجر (م. ۹۷۴ق.)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، القاهرة، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ق.
۵۷. عدة الداعى و نجاح الساعى، ابن فهد حلى، احمد بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، تحقيق احمد موحدى قمى، قم، مكتبة وجدانى.
۵۸. علل الشرايع، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، تحقيق سيد محمدصادق بحر العلوم، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.
۵۹. الغيبه، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. ۳۶۰ق.)، تحقيق فارس حسون، قم، انتشارات انوار الهدى، ۱۴۲۲ق.
۶۰. الفتن، ابن حماد، نعيم بن حماد مروزى (م. ۲۲۹ق.)، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
۶۱. قرب الاسناد، حميرى قمى، عبدالله بن جعفر (م. ۳۰۰ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ۱۴۱۳ق.
۶۲. الكافى، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ۳۲۹ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳ش.
۶۳. الكامل فى التاريخ، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، بيروت، دارصادر، ۱۳۸۶ق.

۶۴. کتاب التفسیر، عیاشی، محمد بن مسعود (م. ۳۲۰ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المكتبة العلمية الاسلاميه.
۶۵. الكشف والبيان فی تفسیر القرآن (تفسیر ثعلبی)، ثعلبی، احمد بن محمد (م. ۴۲۷ق.)، تحقیق ابن عاشور، ساعدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۶۶. کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۶۷. کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، متقی هندی، علی (م. ۹۷۵ق.)، تحقیق بکری حیانی، صفوة السقا، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۶۸. گنج دانش (صد پند)، صافی گلپایگانی، محمدجواد (م. ۱۳۲۷ش.)، قم، انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۸۰ش.
۶۹. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم (م. ۷۱۱ق.)، قم، نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
۷۰. مجمع البحرين، طریحی، فخرالدین (م. ۱۰۸۵ق.)، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۷۵ش.
۷۱. مجمع البيان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، تحقیق عدهای از محققین، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۵ق.
۷۲. المحاسن، برقی، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق.)، تحقیق جلال الدین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ش.

۷۳. *المحتصر، حلی، حسن بن سلیمان (م. قرن ۹)، تحقیق سید علی اشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۴۲۴ق.*
۷۴. *مدينة معاجز الائمة الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر، بحرانی، سید هاشم حسینی (م. ۱۱۰۷ق.)، تحقیق عزت الله مولائی، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۳ق.*
۷۵. *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، میرزا حسین (م. ۱۳۲۰ق.)، بیروت، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ۱۴۰۸ق.*
۷۶. *المسترشد في امامة امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام، طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ۵)، تحقیق احمد محمودی، مؤسسه فرهنگ اسلامی کوشانیور، ۱۴۱۵ق.*
۷۷. *مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شیبانی (م. ۲۴۱ق.)، بیروت، دارصادر.*
۷۸. *مشكاة الانوار في غرر الاخبار، طبرسی، علی بن حسن (م. قرن ۷)، تحقیق مهدی هوشمند، انتشارات دارالحديث، ۱۴۱۸ق.*
۷۹. *المصباح، کفعمی، ابراهیم بن علی (م. ۹۰۵ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۳ق.*
۸۰. *مصباح الفلاح و مفتاح النجاح، صافی گلپایگانی، محمدجواد (م. ۱۳۲۷ق.)، تهران، کتابفروشی بوذرجمهری مصطفوی.*

۸۱. *مصباح المتهدد*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، بیروت، مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۸۲. *معانی الاخبار*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۸۳. *معرفة السنن و الآثار*، بیهقی، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ق.)، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸۴. *مفردات الفاظ القرآن*، راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. ۵۰۲ق.)، نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۸۵. *مکارم الاخلاق*، طبرسی، حسن بن فضل (م. ۵۵۴ق.)، الشریف الرضی، ۱۳۹۲ق.
۸۶. *من لا یحضره الفقیه*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۸۷. *مناقب آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۸۸. *المناقب*، خوارزمی، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ق.)، تحقیق مالک محمودی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۸۹. *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۴۳۰ق.



کتابنامه / ۱۵۳

۹۰. *منیة المرید فی ادب المفید و المستفید*، شهید ثانی، زین الدین بن

علی عاملی (م. ۹۶۵ق.)، تحقیق رضا مختاری، قم، مکتب  
الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.

۹۱. *مهج الدعوات و منهج العبادات*، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م.

۶۶۴ق.)، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۴ق.

۹۲. *نفایس العرفان*، صافی گلپایگانی، محمدجواد (م. ۱۳۲۷ق.).

۹۳. *ینابیع المودة لندوی القربی*، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م.

۱۲۹۴ق.)، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.

## آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

### در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
<b>قرآن و تفسیر</b>			
۱	تفسیر آیه فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیه التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیه الانذار	عربی	—
۵	پیامهای قرآنی	فارسی	—
<b>حدیث</b>			
۶	منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> در ۳ جلد	عربی	اردو/انگلیسی
۷	غیبة المنتظر	عربی	—
۸	قبس من مناقب امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامه)	عربی	فارسی
۹	پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	—	فارسی
۱۰	احادیث الائمة الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها	عربی	—
۱۱	احادیث الفضائل	عربی	—

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
<b>فقه</b>			
۱۲	توضیح المسائل	فارسی	—
۱۳	منتخب الاحکام	فارسی	—
۱۴	احکام نوجوانان	فارسی	انگلیسی
۱۵	جامع الاحکام در ۲ جلد	فارسی	—
۱۶	استفتائات قضایی	فارسی	—
۱۷	استفتائات پزشکی	فارسی	—
۱۸	مناسک حج	فارسی	عربی
۱۹	مناسک عمره مفرده	فارسی	عربی
۲۰	هزار سؤال پیرامون حج	فارسی	—
۲۱	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	فارسی	آذری
۲۲	احکام خمس	فارسی	—
۲۳	اعتبار قصد قربت در وقف	فارسی	—
۲۴	رساله در احکام ثانویه	فارسی	—
۲۵	فقه الحج در ۴ جلد	عربی	—
۲۶	هدایة العباد در ۲ جلد	عربی	—
۲۷	هدایة السائل	عربی	—
۲۸	حواشی علی العروة الوثقی	عربی	—
۲۹	القول الفاخر في صلاة المسافر	عربی	—
۳۰	فقه الخمس	عربی	—
۳۱	أوقات الصلوة	عربی	—
۳۲	التعزیر (احکامه و ملحقاته)	عربی	—
۳۳	ضرورة وجود الحكومة	عربی	فارسی
۳۴	رسالة في معاملات المستحدثة	عربی	—

ترجمه	زبان	نام كتاب	ردیف
—	عربی	التداعي في مال من دون بينة و لا يد	٣٥
—	عربی	رسالة في المال المعين المشتبه ملكيته	٣٦
—	عربی	حكم نكول المدعى عليه عن اليمين	٣٧
—	عربی	ارث الزوجة	٣٨
—	عربی	مع الشيخ جادالحق في ارث العصبه	٣٩
—	عربی	حول ديات ظريف ابن ناصح	٤٠
—	عربی	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة)	٤١
—	عربی	الرسائل الخمس	٤٢
—	عربی	الشعائر الحسينية	٤٣
أذرى	—	أنچه هر مسلمان بايد بداند	٤٤
<b>اصول فقه</b>			
—	عربی	بيان الاصول در ٣ جلد	٤٥
—	عربی	رسالة في الشهرة	٤٦
—	عربی	رسالة في حكم الاقل و الاكثر في الشبهة الحكمية	٤٧
—	عربی	رسالة في الشروط	٤٨
<b>عقايد و كلام</b>			
—	فارسی	عرض دين	٤٩
—	فارسی	به سوى آفريدگار	٥٠
—	فارسی	الهيئات در نهج البلاغه	٥١
—	فارسی	معارف دين در ٣ جلد	٥٢
—	فارسی	پيرامون روز تاريخى غدیر	٥٣

ترجمه	زبان	نام کتاب	ردیف
—	فارسی	ندای اسلام از اروپا	۵۴
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	۵۵
—	فارسی	نیایش در عرفات	۵۶
—	فارسی	سفرنامه حج	۵۷
—	فارسی	شهید آگاه	۵۸
—	فارسی	امامت و مهدویت	۵۹
—	فارسی	نوید امن و امان/۱	۶۰
عربی	فارسی	فروغ ولایت در دعای ندبه/۲	۶۱
—	فارسی	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳	۶۲
—	فارسی	معرفت حجت خدا/۴	۶۳
—	فارسی	عقیده نجات بخش/۵	۶۴
—	فارسی	نظام امامت و رهبری/۶	۶۵
عربی	فارسی	اصالت مهدویت/۷	۶۶
—	فارسی	پیرامون معرفت امام/۸	۶۷
آذری	فارسی	پاسخ به ده پرسش/۹	۶۸
—	فارسی	انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۰	۶۹
—	فارسی	وابستگی جهان به امام زمان/۱۱	۷۰
—	فارسی	تجلی توحید در نظام امامت/۱۲	۷۱
—	فارسی	باورداشت مهدویت/۱۳	۷۲
انگلیسی	فارسی	به سوی دولت کریمه/۱۴	۷۳
عربی	فارسی	گفتمان مهدویت/۱۵	۷۴
—	فارسی	پیام‌های مهدوی/۱۶	۷۵
انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۷۶

ترجمه	زبان	نام كتاب	ردیف
—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۷۷
—	فارسی	مقالات کلامی	۷۸
—	فارسی	صراط مستقیم	۷۹
—	عربی	الی هدی کتاب الله	۸۰
—	عربی	ایران تسمع فتجیب	۸۱
—	عربی	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	۸۲
—	عربی	تعليقات على رسالة الجبر و القدر	۸۳
—	عربی	لمحات في الكتاب و الحديث و المذهب	۸۴
—	عربی	صوت الحق و دعوة الصدق	۸۵
—	عربی	رد اكدوبة خطبة الامام علي عليه السلام ، على الزهراء عليه السلام	۸۶
اردو / فرانسسه	عربی	مع الخطيب في خطوطه العريضة	۸۷
—	عربی	رسالة في البداء	۸۸
—	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر عليه السلام	۸۹
—	عربی	حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة	۹۰
—	عربی	من لهذا العالم؟	۹۱
—	عربی	بين العلمين ، الشيخ الصدوق و الشيخ المفيد	۹۲
—	فارسی	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	۹۳
—	عربی	مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمان»	۹۴
—	عربی	امان الامة من الضلال و الاختلاف	۹۵

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
۹۶	البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small>	عربی	—
۹۷	النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة	عربی	—
۹۸	پیام غدیر	فارسی	—
<b>تربیتی</b>			
۹۹	عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان	فارسی	—
۱۰۰	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	فارسی	—
۱۰۱	با جوانان	فارسی	—
<b>تاریخ</b>			
۱۰۲	سیرحوزه های علمی شیعه	فارسی	—
۱۰۳	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	فارسی	—
<b>سیره</b>			
۱۰۴	پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small>	فارسی	—
۱۰۵	آینه جمال	فارسی	—
۱۰۶	از نگاه آفتاب	فارسی	—
۱۰۷	اشک و عبرت	فارسی	—
<b>تراجم</b>			
۱۰۸	زندگانی آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی	فارسی	—
۱۰۹	زندگانی جابر بن حیان	فارسی	—
۱۱۰	زندگانی بوداسف	فارسی	—
۱۱۱	فخر دوران	فارسی	—
<b>شعر</b>			

ترجمه	زبان	نام کتاب	ردیف
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۱۲
—	فارسی	بزم حضور	۱۱۳
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۱۴
—	فارسی	صحیفه المؤمن	۱۱۵
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۱۶
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۱۷
<b>مقاله‌ها و خطابه‌ها</b>			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۱۸
—	فارسی	شب‌پرگان و آفتاب	۱۱۹
—	فارسی	شب عاشورا	۱۲۰
—	فارسی	صبح عاشورا	۱۲۱
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۲۲
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۲۳